

در توضیح گامهای بعدی "این حرکت نهایی"، رهبر افزوده‌اند که "گام سوم، تشکیل دولت اسلامی است. گام چهارم، کشور اسلامی و گام پنجم، جهانی شدن". و هم ایشان فرموده‌اند که اکنون در مرحله سوم هستیم، "مرحله تشکیل دولت اسلامی؛ یعنی دولتی که همه رویکردهایش، همه جهتگیریهایش، همه همتش، اجرای احکام اسلامی باشد، یعنی دنبال این باشد که جامعه را از طریق دستورات اسلامی اداره بکند... با دستورات و روشهای اسلامی، اقتصاد را اداره کند، فرهنگ را اداره کند، شهرش را بسازد..." (انصار نیوز، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۴).

"تشکیل دولت اسلامی" در واقع در حکم انقلابی دیگر است و اکنون پس از انقلاب اول که "پیروزی انقلاب اسلامی" بود و انقلاب دوم که "تشکیل نظام اسلامی" بود، زمان انقلاب سوم در رسیده است: "تشکیل دولت اسلامی" که "... به نوعی یک تحول در عرصه مدیریتهای کشور است" و "به دنبال آسیب‌زدایی در عرصه مدیریت کشور" تحقق می‌یابد (انصار نیوز، ۲۱ خرداد ۱۳۸۴). تشکیل دولت اسلامی مرحله جدیدی است از انقلاب اسلامی، "به اندازه اصل انقلاب اهمیت دارد، به اندازه اصل انقلاب هم اثر دارد... تشکیل دولت اسلامی منشاء یک تحول بزرگ خواهد شد، هم در داخل کشور، هم انشاءالله در سراسر جهان، اتفاق بزرگی باید بیفتد" (انصار نیوز، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۴).

آنچه وقوع انقلاب سوم را به یک ضرورت بدل کرده است، مشکلات فراوان کشور است. همچنانکه گفته شد این "مشکلات، ضعفها و انحرافات ربطی به رهبری و انقلاب و نظام ندارد" و راه رفع و حل آنها هم چیزی نیست مگر سپردن رشته کار به مدیران اسلامی. احمدی‌نژاد ویژگیهای یک چنین مدیرانی را بر شمرده که از آن جمله است: "اعتقاد به حقانیت و رسالت انقلاب و ایمان به توانمندی و شایستگی ملت ایران برای فراهم سازی مقدمات حکومت جهانی". "یک مدیر تحول‌گرای اسلامی باید ... در هر لحظه احساس بدهکاری به ملت را داشته باشد" (انصار نیوز، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۴). "مدیر اسلامی فدایی و خاک پای ملت است و زندگی خود را باید وقف خدمت به مردم کند ... امکان ندارد یک مدیر اسلامی بفهمد در یکی از روستاهای کشور نوجوان ۱۲ ساله‌ای در عمر خود پرتقال ندیده باشد ولی او در مهمانی دوستانش ۸ رقم غذا سفارش بدهد" (انصار نیوز، ۲۱ خرداد ۱۳۸۴). "تعهد و ایمان، تخصص و کارآمدی، شجاعت و پاکدستی، مردم‌داری و اعتقاد به خدمتگزاری، ساده‌زیستی و عدالتخواهی" از دیگر ویژگیهای این مدیران "شایسته"، "دلسوز و مؤمن" است (انصار نیوز، ۱۸ خرداد ۱۳۸۴). مدیرانی "با استعداد" که "درد جامعه را چشیده باشند... طعم تلخ فقر را چشیده باشند ... و از متن مردم باشند" (در سالن شهدای هفتم تیر، انصار نیوز، ۷ خرداد ۱۳۸۴). چنین مدیران دولت تحول‌گرا، دولتی "کم‌خرج و پربازده"، خدمت‌گزار و خدمت‌رسان (در سالن شهدای هفتم تیر، انصار نیوز، ۷ خرداد ۱۳۸۴).

پس رسالت احمدی‌نژاد انقلاب سومی است که انقلاب در مدیریت است برای تشکیل دولت اسلامی که "نسیم رحمت و هدایت، پاکی و سلامت، دلسوزی و عقلانیت است" (انصار نیوز، ۱۸ خرداد ۱۳۸۴). هم‌اکنون با "حضور حماسی" مردم در انتخابات، "این حرکت عظیم"،

انقلاب سوم آغاز شده است. "انقلاب سوم یعنی تحول در نوع مدیریت کشور... انقلاب ادامه دارد..." (سخنرانی در نشست سراسری اعضای ستادهای مردمی، *انصار نیوز*، ۱۲ تیر ۱۳۸۴) و "اکنون دولت اسلامی، تفکر مدیریت دینی را جایگزین مدیریت وارداتی" می‌کند (در مسجد کاظم بیگ بابل، *انصار نیوز*، ۲۶ خرداد ۱۳۸۴) آنهم به یاری مدیرانی دلسوز، بااخلاق، پر کار و... "مثال و سند هم الحمدالله داریم: "یک نمونه، "رزمندگان اسلام" هستند و نمونه دیگر هم "آدمهایی که شما می‌شناسید" [همچون این بنده گوینده؟]. و از جمله "برجسته‌ترینها"، "یکیش همین شهید رجایی است" (*انصار نیوز*، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۴). آری، مظهر و نمونه آرمانی مدیریت اسلامی هم نه مالک اشتر (که رهنمود مدیریت از مولای متقیان می‌گرفت) که شهید رجایی خودمان است: "چاره ساز مشکلات امروز کشور، بازگشت به مدیریت تجربه‌شده شهید رجایی است" (در مسجد کاظم بیگ بابل، *انصار نیوز*، ۲۶ خرداد ۱۳۸۴). "شهید رجایی فردی بزرگ و الگوی مدیریت انقلابی بود... تلاش بسیاری لازم است که بتوانیم به گرد پای او برسیم" (در قزوین، *انصار نیوز*، ۲۶ خرداد ۱۳۸۴). و نه که چه کلان فرهیخته‌ای او نه که چه اعظم فرهوشی!

در هر حال با آمدن دولت عدالتخواه اسلامی و "با استقرار مدیران دلسوز و مؤمن در کشور تا چهار سال آینده وضعیت زندگی و روحیه مردم بهبود خواهد یافت" (*انصار نیوز*، ۵۹۳ هـ ۱۱ خرداد ۱۳۸۴). و حتی ازینهم بهتر "ما می‌گوییم که با صرفه‌جویی ۱٪ از بودجه ظرف ۵ سال آینده می‌توان مشکلات کشور را حل کرد" (همانجا). پس نسخه آماده است: "مدیر مؤمن و دلسوز" و پنج سال وقت (۴ سال یا ۵ سال؟ در شک میان ۴ و ۵، مطابق مبحث شیرین شکایات اصل را بر رقم مبارک ۵ باید گذاشت) و ۱٪ بودجه کشور و دیگر تمام. که فاتحه مشکلات خوانده شده است! آنهم چه فاتحه‌ای؟ مع *الصلوات*! تا به حال چه کسی به این دقت راه حل مشکلات را نشان داده است؟ و این نه تنها در ایران اسلامی و حتی در عالم اسلامی که در سراسر عالم غیر اسلامی هم نظیر ندارد. با دکتر شهردار همه چیز شدنی است پس دیگر منتظر چه هستیم؟ باور ندارید گوش کنید: در سالهای ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲، بودجه دولت چیزی بوده است حدود ۲۷٪ درآمدملی و بنابراین کفایت که در پنج سال آینده، هر ساله حدود ۰/۳٪ (سه هزارم) درآمد ملی به حل مشکلات ایران اختصاص یابد تا دیگر مشکل لاینحلی نماند. نه بیکاری، نه گرانی، نه آلودگی محیط، نه بی‌آبی در تابستان و نه سرما در زمستان، نه بیخانگی و نه بیخانمانی. نه گرسنگی، نه ناخوشی، نه بیماری و نه اعتیاد، نه کارگر بیکار و نه شاگرد بی کلاس و نه مدرسه سه‌شیفته و نه داوطلب پشت کنکوری و نه تهران مرکزی و نه قله‌های ثروت و نه دره‌های فقر و نه جوان بی‌همسر و نه همسر بی‌جوان. و نه هیچ کمبود و هیچ دشواری دیگری: خلقی، همه گوینده الله اکبر، همه زوار مراقد مطهره و عتبات عالیه. اقتدا می‌کنیم و نماز جماعت می‌خوانیم و دعا می‌کنیم و دخیل می‌بندیم و امر به معروف می‌کنیم و نهی از منکر و شمع روشن می‌کنیم آنهم شمعهای محصول صنایع شمع‌ریزی خودمان که بزرگترین صادرکننده جهانی شمعهای کوچک و بزرگ و رنگ و وارنگ است. و هو القیوم! و همه این کارها هم هیچ خرجی بر نمی‌دارد: در دو سال ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲، یکصدم کل هزینه‌های

دولت (به ترتیب معادل ۲۴۸۸۹ میلیون دلار و ۲۹۵۹۶ میلیون دلار) مبلغی بود حدود ۲۴۹ میلیون دلار و حدود ۲۹۶ میلیون دلار. پس "شهردار بسیجی" برای حل کلیه مشکلات، وطن اسلامی را دست بالا، با سالی ۳۰۰ میلیون دلار بیمه می کند و آنهم پنجساله که می شود مبلغی در حدود یک و نیم میلیارد دلار برای مملکتی که همین امسال بیش از ۴۰ میلیارد دلار عوائد نفتی دارد حتی به آن صرفه جویی یک درصدی هم آنچنان نیازی نیست، فقط باید بیاید و معجزه کند و با تخصیص سه در هزارم درآمد ملی در سال به رفع و حل مشکلات، تا پنج سال دیگر ما را به جنت حزب الله برساند و یواشکی و به قول صاحب نظری "اقتصاد چمکرانی" را بنیان گذارد، و دنیا را چه دیدی، شاید که جایزه نوبلی هم ببردا و در هر حال این هم مشمت محکمی به دهان اقتصاددانهای غربی و غربزده است که هی تکرار می کردند که خلق جهان اگر می خواهید اقتصادتان رشدی کند باید همتی کنید و ده درصدی از درآمد ملی را به سرمایه گذاری به منظور رفع و حل مشکلات تخصیص دهید. و حالا معلوم می شود که اگر نیتتان پاک باشد این کار را خیلی ارزانتر می شود تمام کرد.

پس "یک یاغلی دیگر" و کار تمام است: "بالاخره حرکت آغاز شده، آن تپه‌ای که باید بگیریم خیابان پاستور [مقر دفتر ریاست جمهوری] است، انشاءالله خواهیم گرفت. بزرگانی بشارتش را داده‌اند که حرفشان ردخور ندارد. راه قرین موفقیت کامل است. یا به هدف می‌رسیم یا شهید می‌شویم یا جانباز یا مفقود. این اتفاق خواهد افتاد. یک معجزه جدیدی در راه است. اینطور نیست که یک انقلابی کردیم و حکومتی داریم و به نوبت حکومت می‌کنیم و مثل حکومت‌های دیگر یک سیصد چهارصد سالی این انقلاب هست! خیر! این انقلاب می‌خواهد به حکومت جهانی برسد" (انصار نیوز، ۳ خرداد ۱۳۸۴). "انقلاب اسلامی ملت ایران" که "انقلابی [است] از جنس نهضت انبیاء و قیام عاشورا برای تحول در جامعه و سعادت بشر"، "نقطه آمال همه ملت‌های خداپرست، عدالت‌طلب و آزادیخواه جهان است" (انصار نیوز، ۱۸ خرداد ۱۳۸۴). پس "خداپرستان جهان متحد شوید". و دیگر چه غم که "بالاخره حرکت آغاز شده" و آمده است آن شهید/ جانباز / مفقود حتماً موعودا و برادران دینی هم بیصبرانه سرود انتظار خود را می‌خوانند:

چندی است به دنبال کسی می‌گردیم      محتاج حضور روشن یک مردیم  
اینست که در میان مردان خدا      ما روی به احمدی‌نژاد آوردیم  
شعارهای انتخاباتی خوشبختانه خبرمان می‌کنند که دیگر مرحله جستن و گردیدن به  
پایان رسیده و کار تمام است و طرف مربوطه هم‌اکنون آمده است، آنهم با چه عطر و بویی:

- صل علی محمد، بوی رجایی آمد (تبریز، ۱۳۸۴/۲/۱۴).

- مالک اشتر علی، خوش آمدی، خوش آمدی.

- عطر گل محمدی، خوش آمدی، خوش آمدی.

- مجری عدل علوی، خوش آمدی، خوش آمدی (همدان، ۱۳۸۴/۳/۱۲).

- تا دولت کریمه، یک یا حسین دیگر (در همه جا).

و "دولت کریمه" می‌آید: سرهر گذری، سقاخانه‌ای با شمعهایی که می‌سوزد و آبی که

لبان تشنه‌لی را می‌جوید، در هر معبری خوانچه‌های جهیز نوعروسان روانه به سوی حجله‌هایی حلال مشکل جوانان و در هر کویی، هیئتهای منتظران مهدی قائم و متوسلین به ابوالفضل العباس و هیئتهای عزاداران آل‌عبا، اهل البیت، فاطمه زهرا، زینب کبری و... این سازمانهای غیردولتی (NGO): "که یک سرمایه عظیم اجتماعی هستند... (او در دولت اسلامی) در اداره کشور نقش مثبت و سازنده‌ای را ایفاء" می‌کنند (در تبریز، *انصار نیوز*، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۴).

و بعد هم ساختن مجموعه شهدای هفت تیر، شهید بهشتی و هم‌شهادتیهایش که از ۱۱۲ تن هم بیشتر بودند و تخفیف دادند و ۷۲ تن شدند تا وزن و قافیه شبیه‌سازی تاریخی درست از کار درآید: "خون شهدای هفتم تیر به ویژه شهید بهشتی تا ابد انقلاب را بیمه و هرگونه آلودگیها را پاک خواهد کرد... مجموعه محل شهادت شهدای هفتم تیر در حال طراحی است و به محض اتمام طراحی، امیدواریم بتوانیم گوشه‌ای از مظلومیت این شهیدان را به آیندگان انتقال دهیم" (در دیدار با خانواده‌های شهدای هفتم تیر در ۷ تیر، *انصار نیوز*، ۹ تیر ۱۳۸۴).

و رفع هزار ظلم و جور و جفای دیگر به مظلومان و خاصه به ارباب دین: "وزارت ارشاد بیش از ۱۵۰۰ میلیارد تومان هزینه در سال دارد ولی تمامی مراجع روی هم ۷۰ میلیارد تومان وجوهات بیشتر ندارند" (*انصار نیوز*، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۴). پس چه جفا می‌کند آن وزارت ارشاد که هیچ اشرافی ندارد به امور مراجع و بی‌دغدغه به ارشاد خلائق ادامه می‌دهد! اصلاً این دولتها سالهاست که کمترین وظیفه خود را فراموش کرده‌اند و همین است که این وضع مساجد است که می‌بینید و البته دولت مهربانی اینجا هم عدالت‌گستری می‌کند: "... دولت آینده در جهت عمران و تأمین نیازهای اولیه مساجد نقش مؤثری را ایفا خواهد کرد" (دیدار با مسئولان شورای سیاستگذاری ائمه جمعه، *انصار نیوز*، ۱۶ تیر ۱۳۸۴). جفاکاری دولت به عالم دین دامنه گسترده‌ای دارد. مثلاً اعتبارات بودجه مملکتی را فقط به دانشگاهها اختصاص می‌دهد" در حالی که همچنان که دولت به دانشگاهها اعتبار می‌دهد باید حوزه‌های علمیه، مساجد و مراکز دینی هم از بودجه دولت بهره‌مند شوند" (در اردبیل، *انصار نیوز*، ۷ خرداد ۸۴). چرا که نه؟

به این ترتیب "اگر تحقق دولت اسلامی را درست مطرح کنیم... ما پیروزیم... مهم نیست چه اتفاقی بیفتد. در راه ممکن است هزاران مثل بنده فدا بشوند... [اما] راه که متوقف نمی‌شود، راه ادامه دارد. این یک راه الهی است. ۱۲۴ هزار پیامبر، آمده‌اند، یازده امام ما پای این راه شهید شده‌اند، حضرت زهرا، اطهر پای این راه شهید شده‌اند، این همه شهدا و صلحا و علما همه برای این راه فدا شده‌اند. بنابراین، این راه ادامه دارد ولو بعضیها آسیب ببینند..." (*انصار نیوز*، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۴). این مضمون که قضیه، قضیه پیمودن یک راه الهی است، همواره در سخنان احمدی‌نژاد فرصت بازگویی مؤکد می‌یابد: "عزیزان من، ما یک مأموریت و رسالت تاریخی داریم که همان ادامه رسالت انبیاء است. مسئولیتهای فراتر در راه است و این مسئولیت، یک مسئولیت بزرگ الهی است. در انجام این مسئولیت، خدا همراه ما است و یک دست خدایی پشت و پناه ما است" (سخنان خطاب به نمایندگان مجلس، *انصار نیوز*، ۲۲ تیر ۱۳۸۴). پس در هر حال "شهردار بسیجی تهران" اگر امام موعود نباشد آنقدرها هم از آن فاصله ندارد. در همان راه است. همچون همه متمه‌دیان، جهان را آکنده از ظلم و فساد می‌بیند

و پس به پا خاسته است. تنها تفاوت مشهود میان آن تحلیل‌های منتشره در نشریات "تنوریک" حزب‌اللهی و سخنان احمدی‌نژاد، تأکید بیشتر این یک است بر خصلت الهی این "حرکت" و بر رسالت منجیگرایانه خود که به "مأموریتی الهی" موظف شده است. آری، "ریاست جمهوری در نظام اسلامی یک مسئولیت الهی است." (انصار نیوز، ۲۹ فرودین ۱۳۸۴).

شهردار بسیجی تهران رسالت مهدیگرایانه دارد، موظف است، یعنی که موظف شده است و تأکید می‌کند که "پس از بررسی‌های دقیق و همه‌جانبه و در پاسخ به یک خواست عمومی و برای انجام وظیفه خود را نامزد نهمین دوره انتخابات رئیس جمهوری کرده است" (انصار نیوز، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۴). "ما برای یک مأموریت بزرگ تربیت شده‌ایم و مأموریت ما اینست که به سرعت در کشور ایران، جامعه‌ای نمونه، پیشرفته و مقتدر اسلامی برپا کنیم و این جامعه‌الگو و شاهد را به عنوان سکو و پشتیبان حرکت نهایی دنیای اسلام عرضه کنیم تا مقدمه حاکمیت درخشان اسلام بر جهان و نقطه آغاز حرکت جهانی اسلام در کره زمین باشد" (انصار نیوز، ۲۱ خرداد ۱۳۸۴).

"یک مأموریت بزرگ" و آنهم "در ادامه نهضت انبیاء" و واضح است که یک چنین حرکت نبوی نمی‌تواند خصلت "مهدوی" نداشته باشد. در سخنان نامزد آبادگر اصولی، امام عصر "حضور حاضر و غایب" است و پس تنها به این اکتفا نمی‌شود که بر او هم، همچون بر "پیامبر رحمت و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین"، "درود و سلام خدا" نثار شود چرا که آن حضرت را مقام "ویژه" و بل ممتازی است: "امام حاضر، حجت حق، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که صاحب اصلی کشور است و با عنایات او دست اجانب از مملکت اسلامی کوتاه و بساط ظلم و استبداد برچیده شد..." (پیام به ملت ایران پس از دور اول انتخابات، انصار نیوز، ۲۸ خرداد ۱۳۸۴). روشن است که "صاحب اصلی کشور" جریان امور و تحول اوضاع انتخاباتی را از نزدیک دنبال می‌کند: "امیدوارم حاصل حضور پرشکوه مردم در انتخابات مرحله اول و دوم مایه خشنودی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و عنایت بیشتر آن حجت حق به این ملت عزیز و فداکار باشد" (همانجا). نهمین رئیس جمهور اسلامی در نشست سراسری اعضای ستادهای مردمی درین باره توضیحات بیشتری می‌دهد و خطاب به ایشان می‌گوید که "کار شما چند عنصر را وارد عرصه مدیریت کشور کرد که بسیاری از آن غافل بودند" که یکی از آنها "ارتباط با صاحب اصلی کشور و عالم هستی، حضرت بقیت الله عجل الله تعالی فرجه الشریف بود. چیزی که خلیفه غافل بودیم. آن کسی که صاحب اصلی است، آن کسی که تعیین‌کننده اصلی است، ... مولایمان است. آن امام حی است. امامت امام جاری است. ما محرومیم. هرچقدر ارتباط برقرار بشود بهمان میزان از فیض و نعمت امامت بهره‌ها می‌آید... و اوست که به اذن الهی همه سرنوشتها را گره می‌زند" (انصار نیوز، ۱۲ تیر ۱۳۸۴).

و سرنوشت نامزد مردم حزب‌الله هم گره خورده ید مبارک آن مقام عجل الله تعالی فرجه الشریف است و درین زمینه آنکس که بهتر می‌داند البته علامه آیت الله مصباح یزدی است که خبر می‌دهد که حضرت تمام وقت و از مدتها پیش به فعالیت انتخاباتی برای شهردار بسیجی سرگرم بوده است: "دیشب یکی از دوستان حاضر در جلسه نقل کرد: قبل از برگزاری

مرحله اول انتخابات، به محضر یکی از علمای اهواز رسیدم ایشان گفت: «نگران نباشید، احمدی نژاد رئیس جمهور می شود». ایشان گفته بود که شخصی شب بیست و سوم ماه رمضان، در حال احیاء، پیش از نیمه شب به خواب می رود، در خواب به او ندا می شود که «بلند شو برای احمدی نژاد دعا کن، وجود مقدس ولی عصر دارند برای احمدی نژاد دعا می کنند». می گوید من حتی اسم احمدی نژاد را نشنیده بودم و اصلاً او را نمی شناختم! خود ایشان نیز در تاریخ دهم دی ماه قاطعانه گفته بود که من رئیس جمهور خواهم شد. کسانی با او شوخی می کردند که این چه حرفی است می زنی؟ چه کسی به تو رأی می دهد؟ چه کسی تو را می شناسد؟ گفته است این قول یادتان باشد. امروز ۸۳/۱۰/۱۰ است، من رئیس جمهور خواهم شد! حالا خواب دیده یا کسی به او گفته است من نمی دانم" (مصباح یزدی. در جمع اعضای کانون طلوع: درسها و نکته هایی از انتخابات، پرتو سخن، شماره ۲۸۴، به نقل از گویا نیوز، ۱۵ تیر ۱۳۸۴). برای فهم و درک میزان درگیری آن عزیز موعود در فعالیتهای انتخاباتی رئیس جمهور مهدوی باید نخست به خاطر داشت که شب بیست و سوم ماه رمضان، شب قدر است و پس درهای آسمان بر امت آل رسول گشوده که نیتی در دل پروراند تا برآورده شود. و دیگر اینکه اشاره علامه به شب قدر سال ۱۴۲۵ قمری است که معادل بوده است با شب ۱۷ آبان ماه سال ۱۳۸۳. یعنی بیش از هفت ماه پیش از آغاز انتخابات و نامنویسی نامزدان! چه خوشبختیم که چنین امام زمانی داریم که در همه حال، در فکر منتظران خود هستند و اینان را در مقابل همه بازیگوشیها و سبکسریها بیمه کرده اند و حتی در میانه آبان ماه دست دعا برای پیروزی کسی به آسمان بلند می کنند که وقتی دو ماهی بعد، خود با دوستان از پیروزی آینده اش در انتخابات سخن می گوید با ریشخند و استهزاء ایشان روبرو می شود!

احمدی نژاد همچون هر خلقگرایی راستین به دسته و حزب و گروه خاصی بستگی ندارد و بارها و بارها تأکید مؤکد می کند که تشکیل احزاب باعث تشدید نفاق و چنددستگی است و همه با هم شیرین و رؤیائی را از میان بر می دارد. پس معلوم است که در مردمسالاری دینی آقای احمدی نژاد جایی برای اینگونه عوامل نفاق و اختلاف وجود ندارد: "ملت ما این دسته بندیها و جناح بندیها را که از جانب عده ای باند قدرت و ثروت است، قبول ندارد" (در سالن شهید بهشتی مشهد، *انصار نیوز*، ۳ تیر ۱۳۸۴). در سخنان "کاندیدای مردم حزب الله"، همه جا گفت و گو از احزاب و سازمانهای سیاسی همواره با ارزشهای منفی همراه است. حتی یکبار هم می گوید که "تعدد احزاب کشور، تعدد نشریات و روزنامه ها و رقابت سنگین گروهها برای کسب قدرت" از معیارهای توسعه سیاسی غربی است (*انصار نیوز*، ۶۱۹، ۲۳ خرداد ۱۳۸۴). تنها "حزب الله" شایسته حمد و ثناست: "من نه انتظار دارم و نه می خواهم که هیچ حزب و گروه و جریان قدرتمندی از ما حمایت کند. پیروزی از آن حزب الله است..." (*انصار نیوز*، ۳ خرداد ۱۳۸۴).

احمدی نژاد عمیقاً "آنچه خود داشتی" است، همچون همه خلقگرایان. اهل "ز بیگانه تقاضا می کرد" هم نیست. چرا که مردم گنجینه سرشار همه چیز هستند. همه چیز مال آنهاست و از آنهاست. باید در میان آنها رفت تا از راه راست منحرف نشد. مردم همه چیزند.

سرور همه هستند. "فرش پای ملت شدن افتخار است و بدون حضور، مشارکت و دخالت مستمر مردم، امور کشور انحام و اصلاح نخواهد شد" (انصار نیوز، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۴). من افتخار می‌کنم که "جزیی از اقیانوس بیکران، دریای موج و پرشکوه این ملت بوده و به عنوان خادم کوچک و جاروکش ملت ایران، مورد اعتماد عزیزترین و آگاه‌ترین ملت تاریخ قرار گرفته‌ام" چرا که این ملت "زنده‌ترین، شجاعترین، آگاه‌ترین، نועدوست‌ترین ملت در جهان" است (مصاحبه با روزنامه‌نگاران در صبح سوم تیر، انصار نیوز، ۴ تیر ۱۳۸۴). و چه خبرها بوده و ما غافل مانده بودیم! آری، "کسی که می‌تواند [به تنهایی مشکلات را] حل کند، ملت است... قدرت ملت ما به سرعت، ایران را به یام جهان می‌رساند... راه حل مشکلات در حضور همه‌جانبه ملت [است]... هر فرد ایرانی باید خود را عضوی از کابینه احساس کند. بنابراین باید در واقع کابینه ۷۰ میلیونی تشکیل گردد. باید درهای دولت به روی مردم باز شود..." (انصار نیوز، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۴).

کابینه ۷۰ میلیونی یعنی این! "دولت ۷۰ میلیونی یعنی هرکس هر جای این کشور هست خودش را در قبال همه مسائل کشور مسئول بداند... یک مثال کوچک... ما در خیابان داریم راه می‌رویم... می‌رسیم به یک چاله. یک چاله به وجود آمده است در اسفالت. سه جور می‌توانیم برخورد کنیم. یکی اینکه عبور کنیم و اصلاً نبینیم، یکی اینکه نگاه کنیم و یک سری بد و بیراه بگوییم به... آن کسانی که حالا کوتاهی کرده‌اند، سوم آن چیزی است که ما می‌خواهیم: احساس مسئولیت... تلفن، آقای محترم در فلان خیابان یک دانه چاه ایجاد شده، لطف کنید بر طرف کنید. اگر نشد فردا یک تلفن دیگر. نشد، فردا برویم سراغش!" و چه خواهد شد: "حالا شما از یک چاله کوچک بگیرید تا مشکلات بزرگ. اگر ۷۰ میلیون نفر نسبت به مسائل کشور اینطوری حساسیت نشان بدهند، من از شما سوال می‌کنم آیا اصلاً هیچ مشکلی در کشور باقی می‌ماند؟... مطمئناً نمی‌ماند. در ساختنش هم همینطور است. آن کشاورز احساس کند که دارد برای کشورش خدمت می‌کند، برای اسلام خدمت می‌کند، آن کارگر احساس کند برای انقلاب و اسلام و کشورش دارد خدمت می‌کند، آن معلم هم همینطور، کارمند همینطور، کاسب همینطور، همه و همه. بعد ببینید چه فضای عطراگینی درست می‌شود. سرعت زندگی [؟] چقدر بالا می‌رود..." (سخنرانی در نشست سراسری اعضای ستادهای مردمی، انصار نیوز، ۱۲ تیر ۱۳۸۴). همه با هم. و چه عطراگین! همچون عطر گلاب آمیخته به بوی تن و پا در مجالس روضه و عزا. با این تفاوت که اینجا دیگر همه هستند. اینکه چه جور؟ معلوم نیست و مهم هم نیست، اما هستند! همه وزیرند، همه مدعی‌العمومند. همه حق دارند، مگر اینکه بخواهند نق بزنند و ناراضی‌بازی درآورند. آنوقت است که مردم خودشان حسابشان را می‌رسند. چونکه "همه" فقط یا صلوات می‌فرستد و یا تکبیر می‌گوید و در هر حال، هرگز نق نمی‌زند یعنی که اگر بزند دیگر جزو "همه" به حساب نمی‌آید و می‌شود "غیر همه". و "غیر همه" هم "آنچه خود داشتی" نیست، عامل نفاق و فساد است و حاصل و تفاله نفوذ و سلطه بیگانه! اصلاً کذاب است و باید مواظبش بود (آن ساواک بیست میلیونی آقای خمینی حالا شده دولت ۷۰ میلیونی آقای احمدی‌نژاد). و اینطور است که دولت مهر و مهربانی برپا می‌شود. عدالت ازین سو می‌آید



و صروت از آن سو. و این میان هم "غیر همه" به صلابه کشیده می‌شود. نور سعادت بر همه چیز و همه کس تابیدن می‌گیرد و هر بدخواهی را خوار و ذلیل و بیمقدار می‌سازد. ما هم باید به "همه" حساب پس بدهیم و سر به زیر امر به معروف و نهی از منکر شویم که نجات و رستگاری همین نزدیکیهاست! چنین است در رسیدن دوران "عدالتخواهی، خودباوری، خدمت‌رسانی"! "در دولت اسلامی، مهربانی، همدلی و اجرای عدالت مانع ظلم و ستم است." فقط کافی است که نیکی کنی و حتی اگر در دجله هم نیندازی مهم نیست که مانع ظلم و ستم شده‌ای!

همه چیز احمدی‌نژاد مردمی است. او از هزینه‌های تبلیغاتی سرسام‌آور دیگران به شدت انتقاد می‌کند: "من بودجه‌ای برای تبلیغات ندارم و ستادهای حمایت مردمی از اینجانب را جمعی از دوستان با پولهای حلال ایجاد کرده‌اند و معتقدم کسانی که از پارچه‌های دویست متری برای تبلیغات خود استفاده می‌کنند هنوز مردم ایران را نشناخته‌اند" (از جمله در *انصار نیوز*، ۱۸ خرداد ۸۴). تبلیغات احمدی‌نژاد هم مردمی است: "ستادهای انتخاباتی بنده ... خودجوش و مردمی است" (در *مصاحبه مطبوعاتی*، به نقل از *انصار نیوز*، ۲۴ خرداد ۱۳۸۴). همو بارها تأکید می‌کند که خرج و هزینه‌های تبلیغاتی مرا مردم خودجوش می‌دهند: "خود مردم به صورت خودجوش پای این کار آمدند". این خودجوشی به کودکان خردسال هم سرایت کرده است: "صبح امروز در منزلمان نامه‌ای به دست من رسید که یک بچه کلاس اول آن را با غلطهای املائی برای من نوشته بود. او نوشته بود که معدل من ۲۰ شد و پدرم به من به عنوان جایزه، ۷ هزار تومان پول داد و من چون دوست دارم که شما رئیس جمهور شوید این ۷ هزار تومان را برای شما فرستادم" (*انصار نیوز*، ۲۶ خرداد ۸۴). و یکبار هم در قم پس از پایان سخنان "دکتر احمدی‌نژاد در جمع هزاران تن از مردم"، "خانمی گوشواره‌های خودش را همراه با نامه‌ای تقدیم... کرد... در آن نامه نوشته بود: "تقدیم به شما برای تشکیل دولت اسلامی،" (*انصار نیوز*، ۲۳ اردیبهشت ۸۴). این خودجوشی به آسانی تا سرحد دگرکوبی و حتی دگرسوزانی پیش رفته است همچنانکه در خورموج استان بوشهر شد که آتش به ستاد انتخابات معین انداخت و سعید نیرو را به سوختگی هفتاد درصدی کشاند تا پس از یکماه و نیم درمان در بیمارستان در روز ۱۰ مرداد دعوت حق را لبیک گوید (روز، ۲۳ مرداد ۸۴). و در نیمه نخست قرن هفتم هجری، شریف محمد منصور سعید قریشی در *آداب الحرب و الشجاعة* خود آورده است که "چند کسند که ثواب و درجه شهیدان بیابند خارج آنکه در راه حق شهید شده باشند" و به حدیث نبوی استناد می‌کند که می‌فرماید که "هر که در آتش سوخته شود شهید باشد، هر که در آب غرق شود شهید باشد، هر که زیر خانه یا دیواری [کشته] شود شهید باشد، هر که را مار یا کژدم بزند و زان بمیرد، شهید باشد، هر که از علت شکم بمیرد شهید باشد، هر که از بابت مال خود کشته شود شهید باشد...". چاپ ورشو، ۱۹۶۹، ص. ۵۰-۱۴۹، البته اکنون معلوم نیست که سعید نیرو هم که در اردوگاه منحرفان معینی فعالیت می‌کرده، به این مرتبه شهادت نائل شده است یا نه؟ به رأی علامه مصباح احوط در تأمل است. چه بسا که آقای معین استیفای حقوق شهادت هوادار سوخته‌جان خود را نیز همچون رسیدگی به دیگر دعاوی



انتخاباتی خویش از محکمه عدل الهی خواستار شوند). و "کاندیدای اصلح نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری" نتیجه می‌گیرد: "این حرکت مردم از دست ما خارج است و یک دست دیگر ملت ایران را به جوشش در آورده است" (انصار نیوز، ۲۶ خرداد ۱۳۸۴).

و اکنون در برابر این پرسشیم: آیا "تبلیغات سینه به سینه" و "یک دست دیگر [که] ملت ایران را به جوشش در آورده است"، همچنانکه شایسته رسالت هر کاندیدای خلقگراست، موجبات پیروزی را فراهم آورده است؟

نامزد مردم حزب‌الله، بیست روزی پیش از ثبت نام، در روز شنبه ۳ اردیبهشت می‌گوید که به دیدار رهبر رفته است اما ازینکه درین دیدار چه گفته او چه شنیده، سخنی نمی‌گوید (انصار نیوز، ۳ اردیبهشت ۱۳۸۴). انصار نیوز در سه‌شنبه ۶ اردیبهشت است که برنامه و منشور آبادگران را منتشر می‌کند و بعد هم همچنانکه پیش ازین دیدیم در عصر جمعه ۹ اردیبهشت آن سخنرانی مشهود است و در ۲۴ اردیبهشت هم ثبت نام می‌کند: "من آگاهانه و با مطالعه همه‌جانبه و به عنوان آخرین نفر وارد این عرصه شدم..." (در مسجده مهدیه عشقی قائم‌شهر، انصار نیوز، ۲۶ خرداد ۱۳۸۴). و چرا اینهمه تأخیر در انجام یک وظیفه مهدوی؟ "من به خاطر ملاحظاتی آخرین نفر بودم... شاید بعدها علل آن را اعلام کنم و به همین دلیل فرصت کافی برای زیارت مردم و سفر به استانها در اختیارم نبود. یعنی چیزی در حدود ۱۵ روز برای ۳۰۰ شهرستان کشور و به همین دلیل توفیق گفتگوی مفصل با مردم در شهرهای مختلف از من سلب شد و من از مردم بقیه شهرهای استان قزوین عذر می‌خواهم که نتوانستم به خدمتشان برسم..." (در مسجد محمدرسول‌الله در قزوین، انصار نیوز، ۲۶ خرداد ۱۳۸۴). این سخنان که در روز چهارشنبه ۲۵ خرداد، یعنی در آخرین روز فعالیتهای انتخاباتی به زبان آمده، گواهی برین امر است که "روستازاده عاشق ملت ایران" (مصاحبه با خبرنگاران، انصار نیوز، ۲۵ تیر ۱۳۸۴) بی آنکه از معشوق، دیداری درست و حسابی بکند و به بسیاری از انتخاب‌کنندگان خود هم اظهار عشقی بکند گوی سبقت را از همگنان ربوده است! آن غایب موعود چه کارها که نمی‌کند!

امروز هرچه می‌خواهند بگویند، اما آن روزهای پیش از انتخابات، در هر یک از دو اردوگاه "اصلاحتلپیان" و "اصولگرایان" سخت کوشش شد تا بلکه به سود کاندیدای برتر توافقی حاصل آید. توافقی پیدا نشد و تا به پایان، کلیه کاندیدها در مبارزه انتخاباتی ماندند و هواداران خود را در حسرت دستیابی به یک وحدت، تلخکام گذاشتند.

در "اردوگاه اصولگرایان" تلاش فراوانی می‌شد که میان چهار نامزدی که ازینسو به میدان آمده بودند/جماعی برقرار شود و کسانی به کنار روند و جای خود را به "اصلح" واگذارند. اما اجماع حاصل نشد که نشد و همه در صحنه ماندند. سه روز پیش از دور اول رأی‌گیری، در روز سه‌شنبه ۲۴ خرداد، انصار نیوز خبر می‌دهد که دکتر محمود احمدی‌نژاد بشارت داده است که "آرای مردم در این سه روز شکل می‌گیرد. شیب ملایمی از هفته گذشته شروع شده، مردم وارد ارزیابی و تصمیمگیری شده‌اند... گمان می‌کنم انتخابات یک مرحله‌ای شود". دو روز بعد،

پنجشنبه ۲۶ خرداد، یک روز پیش از شروع دور اول انتخابات، بناگهان محسن رضائی از کارزار کناره می‌گیرد و همان روز "خادم کوچک مردم" می‌گوید که "حال به لطف خداوند متعال در همه نظرسنجیهایی که صبح امروز منتشر شده، خدمتگزار کوچک شما در رأس آرای مردم قرار دارد" (انصار نیوز، ۲۶ خرداد ۱۳۸۴).

پس دیگر "به لطف خداوند متعال" جای نگرانی نمانده است. ترتیب "شیب ملایم" داده شده و از جمله حضرت علامه مصباح یزدی است که این ترتیب را داده است. اما او هم که یکی از معدود روحانیان صاحب نام و مقامی است که جانب احمدی‌نژاد را می‌گیرد، بی‌محابا به آب نمی‌زند و تا اواخر اردیبهشت فقط بر وجوب شرکت در انتخابات تکیه می‌کند که تکلیف شرعی است منتها به هر کسی نمی‌شود رأی داد، باید به اصلح رأی داد؛ اما چه کنیم که "امر شناخت فرد اصلح با پیچیدگی همراه است" (انصار نیوز، ۱۸ خرداد ۱۳۸۴). آری، در اردوگاه اصولگرایان، جست و جوی "اصلح" با خینس روپرو شده است. سرگردانی همچنان ادامه دارد.

بعدها محمد سلامتی دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در سخنان آغازین خود در "کنگره فوق العاده" این سازمان به "تصمیم ناگهانی روز سه‌شنبه ۲۴ خرداد" مبنی بر "مداخله سازمانیافته و وسیع در انتخابات به سود نامزدی خاص..." اشاره کرد (محمد سلامتی در افتتاح کنگره فوق العاده س. م. ا. ا. ۷ مرداد ۱۳۸۴). یکی از نتایج آشکار این تصمیم می‌بایست اعلامیه ستاد روحانیون حوزه علمیه قم باشد که در انصار نیوز، مورخ پنجشنبه ۲۶ خرداد ۱۳۸۴ به چاپ رسیده است ولی همچنانکه از متن آن مستفاد می‌شود تاریخ انتشار آن باید یک یا دو روز بیشتر باشد یعنی سه شنبه ۲۴ و شاید هم چهارشنبه ۲۵ خرداد. این ستاد در اعلامیه خود پیروزمندان و شادمانه همه مؤمنان (و برخی هم از مؤمنان) را مژده می‌دهد که بالاخره آن گره کوری را که سرانگشت پر تدبیر شریعتمداری کیهان‌پناه هم نتوانست بگشاید، گشوده است و بر "پیچیدگی" غالب آمده و "اصلح واقعی" را یافته است؛ محمود احمدی‌نژاد. و پس "اکنون که روزهای پایانی بررسیهای ملت بزرگ ایران در شناسائی کاندیدای اصلح و لحظات آخر از یک دوره بسیار پرتلاش و مجاهدانه... برای حامیان و مبلغان کاندیدای محبوب و مردمی دکتر احمدی‌نژاد به سر می‌رسد... نوبت آن است که دل‌های پاک زنان و مردان مؤمن ایران اسلامی بیش از پیش متوجه خدا گشته و با ابتهاال و تضرع خالصانه به درگاه باریتعالی و توسل به پیغمبر اکرم ص. و ائمه معصومین ع، موفقیت و سربلندی ایران اسلامی را در این امتحان حساس و سرنوشت‌ساز مسئلت نماید." می‌فرمائید چگونه؟ می‌فرمایند: "با تشکیل مجالس دعا، با شرکت در این مجالس و توسل به ذوات مقدسه نبی گرامی اسلام و خاندان پاک او صلوات الله علیه و آله اجمعین، از خداوند بخواهند که با برگزاری انتخاباتی توأم با حضور پرشور مردم... دل‌های مردم را به سوی بهترین انتخاب هدایت فرمایند" و در پایان هم "توصیه یکی از بزرگان حوزه و از علمای روشن ضمیر، مجاهد و دل‌آگاه را به اطلاع می‌رساند که فرمودند: «از دوستان بخواهید روز پنجشنبه این هفته را روزه بگیرند و همان شب نماز امام زمان عَجَلَّ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ بَخْوَانْتُمْ...» (انصار نیوز، ۲۶ خرداد ۱۳۸۴).

جمعه ۲۷ خرداد، "یوم‌الله انتخابات" (، کیهان، پنجشنبه، ۲۶ خرداد) بود. یوم‌اللهی

دیگرا زمان رای گیری، در پی دو بار تمدید مهلت، در ساعت ۱۱ بعد از ظهر به پایان رسید. با آغاز قرائت آراء، و از نخستین ساعات، تعداد غیرمنتظره آرای "خادم کوچک مردم" آهسته آهسته شگفتی آور می شد و زمانی که وی مقام دوم را در این دور نخستین انتخابات به دست آورد و به دور دوم راه یافت، غم و بیم و هراس در دل بسیاری لانه گرفت و دیگرانی هم خود را برای شکرگزاری از اعانت‌های مهدوی آماده کردند. در هفت روزی که تا دور دوم مانده بود، کسانی کوشیدند تا بلکه سردار سازندگی را ازین پیکار پیروزمند بیرون بیاورند اما گونئی از اهمیت و قاطعیت حمایت و عنایات آن غایب موعود یکسره غافل مانده بودند: "روستازاده عاشق ملت ایران" که خبرنگار الکترونیکی خود را با شعار "می شود و می توانیم" منتشر می کرد، در ساعت ۱۰.۳۰ صبح جمعه ۳ تیر دیگر از پیروزی خود اطمینان دارد و پس از انداختن برگه رای در صندوق حوزه مسجد جامع نارمک به خبرنگاران اعلام می کند که "فردا آنچه از صندوقها بیرون خواهد آمد جوانه های امید، بالندگی و سرفرازی مجدد و برتر ملت بزرگ ایران است" (انصار نیوز، ۵ تیر ۱۳۸۴) که فردا هم جوانه ها خلف وعده نکردند و بیرون آمدند.

پس از پیروزی، نماینده مردم حزب الله در پیامی خطاب به ملت ایران، بازهم تأکید می کند که "من خادم همه ملت ایرانم و دولت من دولت مهربانی و محبت و رحمت، پاسداری از کرامت انسانی و حقوق احاد مردم و خادم همه کسانی است که مفتخر به نام مقدس ایرانی هستند" و "عدالتخواهی، خودباوری و خدمت رسانی به مردم" را از آرمانها و اهداف دولت خود می داند (پیام خطاب به ملت ایران، انصار نیوز، ۵ تیر ۱۳۸۴).

البته باید گفت که درین پیام، احمدی نژاد از همه برگزار کنندگان انتخابات هم "صمیمانه" سپاسگزاری کرد و از یکایک هم نام برد: "وزارت محترم کشور و شورای نگهبان، مجریان و ناظران، بازرسان و نیروهای انتظامی و امنیتی و به ویژه صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران". این میان نقش "نیروهای انتظامی و امنیتی" در برگزاری انتخابات چه بوده است که این نیاز به سپاسگزاری را برانگیخته باشد؟ "مجریان و ناظران و بازرسان" که نه از وزارت کشور بوده اند و نه از شورای نگهبان (چرا که نام این هر دو در صدر فهرست سپاسگزاری شدگان است)، کیانند و از کجا آمده اند؟ و این خود پرسشی است که پاسخ خود را در توجهی به سازمانیابی انتخابات می یابد اما شاید نخست باید به برخی واکنشهایی که انتخابات بر انگیزت نظری انداخت.

معین هشدار داد که فاشیسم در کمین است و کروی هم به تفصیل بیشتر توضیح داد که این انتخابات دست پخت پادگانیان است که اگر می خواهند حزب تشکیل بدهند بهتر است رک و راست حزب درست کند و بعد هم مقام معظم هم باید مواظب کردار و رفتار بیت خودشان باشند. هاشمی بهرمانی / رفسنجانی از "بداخلاقی" در انتخابات صحبت کرد و بعد هم بغض کنان گفت که شکایت به محکمه عدل الهی خواهد برد (۱۹ تیر ۱۳۸۴). علی ربیعی که از سوی دولت به بررسی این "بداخلاقیها" مأمور شد فرمود: "بطور قطع اقدامات غیر شرعی، غیرقانونی و غیر اخلاقی تأثیرگذار از سوی برخی دستگاهها و برخلاف وصیتنامه حضرت امام

خمینی در انتخابات صورت گرفته است". چندی بعد، در ۱۲ مرداد، آقای خاتمی هم در نامه‌ای خطاب به آیت‌الله شاهرودی، رئیس قوه قضائیه، به عملکرد "نهادهای انقلابی و فراجناحی" که "دفاع از امنیت ملی، تمامیت ارضی و پاسداری از انقلاب به آنها وجهه‌ای ارزشمند بخشیده..." اشاره کرد که "نص قانون و نیز تأکیدات حضرت امام (ره) در خصوص عدم دخالت در عرصه سیاست، به‌ویژه انتخابات" را زیر پا گذاشته‌اند و هم "بعضی مسئولان منع شده"، در جانب‌داری از کاندیدای معینی "سخنرانیها" کردند و هم "با سوءاستفاده از اموال و امکانات عمومی"، "شبنامه‌ها و جزوه‌ها و اطلاعیه‌هایی... چاپ و توزیع [کردند] که عمدتاً به نفی احزاب و گروهها و شخصیتها و حمایت آشکار جانبدارانه از بعضی جریانات" اختصاص داشت. خاتمی که درین کلمات از مداخله سپاه پاسداران در انتخابات سخن می‌گوید نسبت به رواج و نفوذ برداشتهای "افراطی" در میان پاسداران هم اعلام خطر می‌کند: "پیوند زدن بدنه نهادهای انقلابی با افکار افراطی که از جمله به صورت سازمانیافته در بعضی حوزه‌های علمیه وجود دارد یا با جریانهای افراطی که تحت عنوان مؤسسه‌های دینی و فکری و با انتساب به عناوین مقدس فعالیت می‌کنند زمینه نگران‌کننده‌ای از انجام فعالیت‌های خودسرانه را به وجود می‌آورد...". اشارات آقای هنوز رئیس جمهور به "آیت‌الله علامه" مصباح یزدی است که نه تنها نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران مستقر در دانشگاه شهید ولایتی با اوست که تیپ مستقل ۸۳ امام صادق (سازمان نظامی - حوزوی) را هم در ید اختیار خود دارد و علاوه برین و از جمله، با برخورداری از یک بودجه چند ده میلیارد تومانی، "مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی" را اداره می‌کند و بر سرنوشت ۱۴ میلیارد دیگر هم از بودجه دولت که بابت "دفتر تبلیغات اسلامی حوزه عامیه قم" در اختیار اوست حکمروائی مطلق دارد. با این حرفها نباید یادمان برود که رئیس جمهور خندان نه می‌گوید که این ترمرد سپاهیان از "نص قانون و تأکیدات حضرت امام" از کی و کجا آغاز شده و نه اینکه در طول هشت سال گذشته، و برای جلوگیری از چنین وضع پر مخاطره‌ای، شخص شخص خودشان چه اقدام و اقداماتی کرده‌اند! یعنی که خودیها کم‌حافظه و بلکه فراموشکار هم هستند!

این حرفها برای دیگرانی بکلی بیمعنی و نامربوط است چرا که این انتخابات نه پادگانی، که آسمانی است: "همانگونه که نظام آفرینش اقتضا کرد مسلمانان در صدر اسلام در جنگ پیروز شوند، همانگونه که نظام آفرینش اقتضا کرد انقلاب اسلامی به پیروزی برسد در انتخابات اخیر هم نظام آفرینش اقتضای این پیروزی را داشت" (محمد رضا فاخر، نماینده مشهد و رئیس کمیسیون اصل نود در جلسه علنی مجلس، ۷ تیر ۱۳۸۴، به نقل از شرق، ۸ تیر ۱۳۸۴).

رابطان عالم بالا، اگر به این دقت و اطمینان از چونی و چگونگی مقتضیات "نظام آفرینش" و دامنه و گستره مداخلات مهدوی خبر داده‌اند، از عملکرد رهبر معظم چندان سخنی نگفته‌اند. راستی را که هیچ معلوم نیست چرا ساکنان حرم علیا، با رهبر معظم انقلاب چنین رفتاری کرده‌اند تا آنجا که ایشان هم غافل از همه تصمیمات مهدوی، نامزد دیگری را به میدان فرستاده است؟ اگر بیخبرش گذاشته باشند که پس ولی فقیه مطلق را جدی نگرفته‌اند و اگر هم خبردارش کرده‌اند و او تمکین نکرده است که دیگر او ایلا؟ در آن زمان، همه قرائن و

امارات چنین حکم می‌کرد که آن رهبر معظم به پیروزی لاریجانی نظر دارد و از سرنوشت اسفبار این یک در انتخابات هم باخبریم. ازین رقابت نامیمون و مصاف بدفرجام، آنچه آن رهبر معظم را حاصل آمد تلخکامی و شکسته احوالی بود. پس به‌ناچار، به سیطره و تفوق نامزد پیروزمند مهدوی گردن نهاد. یکی از راویان ثقه، عسگر اولادی، از احوال او روایتی می‌دهد (۷ مرداد) که شرح تسلیم و رضاست و حکایت از عمل کردن به رهنمود شاعر می‌کند که "رضا به داده بده وز جبین گره بگشا". "مقام معظم رهبری"، در صحبت از "انتخابات دوره نهم و مشکلاتی که پیش آمده بود" به او گفته است که "من این انتخابات را به خدا سپردم. محصول به خدا سپردن انتخابات نتیجه غیرقابل پیش‌بینی داشت. خدا بر ما منت گذاشت و یک بنده ساده، اصولگرا و خادم رئیس جمهور شده است" (به نقل از انقلاب اسلامی، ۶۲۵، ۳۰-۱۷ مرداد ۱۳۸۴). یعنی که ازیشان هم دیگر کاری بر نمی‌آمده است؟ اگر درین سخنان حقیقتی باشد اینست که اکنون دیگر نه تنها انتخاب‌کنندگان اشارات و امارات رهبر را به هیچ گرفته‌اند که روحانیان هم چنین کرده‌اند. در اردوگاه خودیها، گذشته از مباشر تام‌الاختیار عجل‌الله فرجه، مصباح علامه، بسیار بودند روحانیان دیگری که میل رهبر را به پیشیزی نگرفتند و راه خود رفتند. یعنی که رهبر معظم با همه عظمتش، زورش نمی‌رسد که بر همه چیز و همه کس سیطره خود را اعمال کند و اکنون در میان خودیها و از میان ایشان، دیگرانی هستند که تصمیم می‌گیرند و به پیش می‌رانند و رهبر معظم انقلاب هم چاره‌ای جز صحنه‌گذاری بر کرده ایشان ندارد! از آن مرحله "ذوب در ولایت" چه خبر؟ دوره "ولایت مذاب"، "ولایت آبکی"، "ولایت لایت" شروع شده؟ و آخر راه، "ذوب ولایت" در برابر برادران پاسدار است؟

اما تنها قدرت مقام ولایت نیست که ذوب می‌شود. کل روحانیت هم به همین سرنوشت دچار شده است. در گفتار سیاسی حاکم در جمهوری اسلامی، قدرت سیاسی و اجتماعی روحانیت از جمله بدیهیات و مسلمات شمرده می‌شود. اکنون انتخابات ریاست جمهوری نشان می‌دهد که همه موضعگیریه‌ها و توصیه‌های آیات معظم و حجج مکرم که به این رأی بدهید و ازین راه بروید و و... به هیچ کار نیامده است و رأیها به نام دیگری از صندوقها درآمده است. و این نخستین بار نیست: در انتخابات انجمن شهر تهران و سپس هم در انتخابات مجلس ششم، دو قلوهای روحانیت مبارز و روحانیون مبارز یا اصلاً نتوانستند کاندیداهایی را معرفی و توصیه کنند و در نتیجه خاموش ماندند و امت اسلام را در ظلام جهل گذاشتند و یا توصیه‌هایی که کردند و رهنمودهایی که دادند به کاری نیامد و چاره‌ساز نگردید! این بی‌اثری از چه روست؟ آیا هرگز روحانیت از چنین سیطره‌ای برخوردار داشته است؟ آیا سخن گفتن از سیطره روحانیت، بیش از آن که وصف واقعیت باشد از امیال و آرزوهای گویندگان و نویسندگان حکایت نمی‌کند؟ اگر جست و جوی پاسخ این پرسشها را هم به کناری بگذاریم باز هم باید به کاهش و فرسایش "نفوذ" روحانیت بیندیشیم: این امر تا کجا از تفوق گرفتن گفتار سیاسی بر گفتار مذهبی حکایت می‌کند؟ آیا ازین پس در جمهوری اسلامی، دیگر سیاست در روحانیت خلاصه نمی‌شود؟ جمهوری اسلامی ازین پس بیش از پیش به این سو نمی‌رود؟ قدرتیابی پاسداران و امنیتیان از جمله به این معنا نیست؟

اکنون که نه ولی فقیه و توصیه‌های آشکار و پنهانش و نه روحانیت در انواع و اقسامش، در تعیین سرنوشت انتخابات نقش تعیین‌کننده داشتند، مرد ناشناس و با تقوی را چه کس و کسانی پیروزمندانه از صندوقها در آوردند؟ درست است که کسی برنده شد که نه همه رأی‌دهندگان او را می‌شناختند و نه حتی او این زحمت را به خود داد که خود را به همگان معرفی کند. درست است که او در برابر کسی که بر همه به بدی شناخته شده بود، برنده شد. پس رأی به آن یک، رأی ندادن به این یک هم بود اما "سرنوشت" پیش ازینها رقم خورده بود. دیدیم که دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از فعل و انفعالات تعیین‌کننده روز سه‌شنبه ۲۴ خرداد سخن می‌گوید و دیگری می‌نویسد که "جریان هدایت‌کننده اصلی ۲۴ ساعت مانده به انتخابات [بود] که همه نیروهای خود را برای رأی دادن به احمدی‌نژاد بسیج کرد" (زهرا ابراهیمی، "کامل کردن حلقه‌ها با چراغ خاموش"، روز، تیر ۱۳۸۴).

روایت دیگری از چگونگی سازماندهی انتخابات را از زبان یک مقام انتظامی است که می‌شنویم که در فردای پیروزی احمدی‌نژاد در همایش فرماندهان بسیج اداری و کارگری سراسر کشور شادمانه می‌گوید: "در شرایط پیچیده سیاسی که قدرتهای خارجی و جریانهای فزونخواه در داخل، از مدتها قبل مترصد بوده و برنامه‌ریزی کرده بودند که نتیجه انتخابات را به نفع خود تغییر دهند و از شکلگیری یک دولت کارآمد اصولگرا جلوگیری نمایند، باید پیچیده عمل می‌شد و نیروهای اصولگرا بحمدالله با طراحی درست و چندلایه توانستند در یک رقابت واقعی و تنگاتنگ، حمایت اکثریت مردم را به خدمتگزاری بیشتر و مؤثرتر به آنها جلب نمایند" (شرق، ۲۰ تیر ۱۳۸۴).

"پیچیده عمل" کردن آنها به یمن یک "طراحی درست و چندلایه"، اینست راز پیروزی اصولیون! (در توضیح این پیروزی نگ: زهرا ابراهیمی، "کامل کردن حلقه‌ها با چراغ خاموش"، شرق آنلاین، ۲۳ تیر ۱۳۸۴). درین سخنان تا کجا واقعیت هست و از کجا دیگر لاف و گزاف پس از پیروزی است که آغاز می‌شود؟ هر چه باشد نه آن گفته دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را می‌توان پذیرفت که از یک پیروزی خلق‌الساعه سخن می‌گوید که به یمن "تصمیم ناگهانی روز سه‌شنبه ۲۴ خرداد" فراچنگ آمده است و نه این "چندلایه کاری" را که سردار سپاه می‌گوید.

رویدادهای اجتماعی از زیر بته سر بر نمی‌آورند که در بستر تنشها و تلاشها و آمیختگیها و گسیختگیها و درگیریهای نیروها و گروههای اجتماعی شکل می‌گیرند. هیچ عقیده و اعتقادی کارساز نیست مگر از آن زمان که در ذهن و دل و فکر معتقدانی خانه بگیرد. و سخن جامعه، با سحر و تعویذ و جنبل و جادو بیگانگی دارد. قدرت جادوگران نه از کارائی جادو که از اعتقاد جادوزدگان سرچشمه می‌گیرد. این بدیهیات در مورد نهمین انتخابات ریاست جمهوری اسلامی نیز صدق می‌کند.

این انتخابات حاصل تدبیرهایی بود فراهم آمده برای سد بستن بر آن "حرکت اجتماعی" که خاتمی را به حکومت نشانند و در انتخابات مجلس ششم هم نمایندگان در مجموع متفاوت با پیشینیان را به مجلس روانه کرد (بهمن ۱۳۷۸). نخستین پندگیریهای نیروهای محافظه‌کار



از آن تحارب تلخ، چنین بود که ازین پس باید آن "حرکت اجتماعی" را از تحرک باز داشت که دوام اصلاح طلبی لامحاله به "عبور از نظام" می انجامد! پس، نباید به هیچ قیمت خطر کرد و به چنین وضع پرمخاطره ای تن در داد. گذشته از مؤتلفه چپها و گاهی هم در کنار ایشان، سه عنصر اصلی در موج خودیهای مخالف با "اصلاحات" سخت در فعالیت بودند: روحانیانی که سخن از "النصر بالرعب" می راندند و به همت ایشان و از همان زمان بود که آنچه برخی، "قرائت فاشیستی از دین" نامیدند (عبدالکریم سروش، مصاحبه...، فتح، ۱۵ فروردین ۱۳۷۹)، به گفتار سیاسی گروههایی از خودیهای مخالف بدل شد؛ سردارانی از پاسداران نیز که با اینان همصدایی می کردند و به پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی و خونبهای شهیدان، هر زمان، در اعلام خطرها و هشدارهای تهدیدآمیز خود گفتند و تکرار کردند که زبان از حلقوم هر تنابنده ای که دهان به نقد و نارضائی بگشاید، بیرون می کشیم؛ و بالاخره پیاده نظامی که به هیئت حزب الله هر لحظه به اشارتی آشکار و نهان، بر می خاست و در هم می ریخت و می کوفت و به ویرانی می کشید و خاک مرگ می پاشید.

"حفظ مصلحت نظام" خودیها را بر آن داشت که در برابر چنین گفتارهای "فاشیستی" و خودسریهای خشونت آفرین، به مدارا و یا به بیعملی رفتار کنند و یا پرده پوشی و سرپوش گذاری پیشه کنند. نتیجه آنکه در جمهوری اسلامی، "سالهای اصلاح طلبی دوم خردادی"، به سالهای تحکیم و توسعه نیروها و مراکز فرادولتی و تفوق بیشتر آنها بر دولت و مراجع قانونی بدل شد و آنچه در فراسوی نظارت قوانین و در بیرون از حیطه واقعیت رسمی قرار دارد بر تصمیمگیریها و سیاستگزاریهای رسمی و آشکار سایه انداخت. این جنب و جوش خودیهای "اصلاحات ستیز" از پشتیبانی فعال رهبر معظم برخوردار داشت که به ضرب "حکم حکومتی" و با خدمت گیری "قوة قضائی"، کوشید تا به قولی "مجازات قانونی" را بر جای "خشونت خیابانی" بنشاند (حمیدرضا جلالی پور، "دولت پنهان: تغییر فاز، خشونت خیابانی"، به "مجازات قانونی"، به چه معناست؟"، گوناگون، ۲۳ تیر ۱۳۷۹)، و یا به زبانی بهتر، به عادی سازی بیقانونی و گسترش تمرد و خودسری میدان دهد.

عناصر سه گانه ای که به سد کردن راه "اصلاح طلبان" کمر بسته بودند در هر فرصتی و به تأکید از مقام معظم رهبری یاد کردند و از وجوب اطاعت از او گفتند ضمن اینکه در عمل، و به اقتضای مصالح و منافع خود، حرف رهبر را به پیشیزی نگرفتند و راه خود رفتند و مستقل عمل کردند. این چنین بود که پاسداران فرودگاه جدیدالتأسیس تهران را در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۳ به زور و تهدید جنگنده های هوایی و سلاحپوشان زمینی، تسخیر کردند بی آنکه رهبر اطلاعی داشته باشد و به توصیه های مکرر او هم، از تسخیر فرودگاه دست نکشیدند. و شورای نگهبان هم، علیرغم توصیه های مؤکد رهبر، به بررسی مجدد صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری تن در نداد و در نتیجه رهبر معظم انقلاب، دو تن از داوطلبان را به ضرب "حکم حکومتی" تأیید صلاحیت کرد و سخنگوی شورای نگهبان هم گفت که این حکم حکومتی به معنای تغییر رأی شورا نیست! در جریان انتخابات هم، زمانی که نزدیکی از بیت رهبری کوشیدند که نامزدان اصولگرا را به توافقی کشانند و نامزد واحدی را به میدان بفرستند، احمدی نژاد حتی از حضور



درین جلسات خودداری کرد. افلاس انتخاباتی لاریجانی نیز نشانه دیگری از دامنه واقعی ید و بیضای مقام معظم رهبری را به دست داد.

اگر چنین شده است، کدام گروه و سازمان و نیرو و نهادی است که توانسته است در فاصله‌های حداکثر سه روزه، از سه شنبه تا جمعه صبح، در سراسر کشور و در ۲۱۲۳۸ حوزه شهری و ۱۹۸۳۳ حوزه روستائی این تصمیم را عملی کند؟ چنین نیروئی حاصل سحر و جادو نیست باید سازمانی سراسری، مجهز و برخوردار از شبکه فعالانی گوش به فرمان در همه جا باشد که به تبع منافع و مصالح خود و برای کسب قدرت سیاسی این انتخاب را ممکن گردانیده است. چنین سازمانی، در لحظه و به یک چشم به هم زدن پدید نیامده است و به ناگهان و یکهو پا به صحنه سیاسی ایران نگذاشته است. همینکه از چنین شبکه سراسری برخوردار است خود دلیلی بر این واقعیت است که هم‌اکنون در صحنه بوده است. در ایران اسلامی، چه نیروی سازمانیافته‌ای مگر سپاه پاسداران به چشم می‌خورد که از چنین امکاناتی برخوردار داشته باشد؟ پاسداران در جمهوری اسلامی، دولت موازی هستند؛ واقعیت و در ورای قانون. با همه امکانات و لوازم و تجهیزات. شماره ایشان را به تقریب ۱۲۵ هزار تن گفته‌اند. شاید هم بیشتر و نه شاید هم کمتر. حافظان نظام و پاسداران انقلاب اسلامی و ارزشهای آن. اکنون دیگر مدتهاست که سپاه به دولتی در دولت و در کنار دولت بدل شده است. نفوذ و قدرت ازیشان است چندین و چند بار هم که نظام را در خطر دانستند فریاد اعتراض را به تهدیدات صریح در آمیختند که می‌آییم و می‌کنیم آنچه را نباید بکنیم. با ۷۰ بندرگاه آزاد و با سازمان اطلاعات موازی و حضور در همه اقتصاد و جامعه. مسئولیت بسیاری از مقامات کلیدی به عهده پاسداران سابق است و می‌گویند که بیش از یک سوم از نمایندگان مجلس ششم هم از میان ایشان آمده‌اند. پس، شیخعلیخانی داریم که هنوز شاه نیست اما دیگر اگر شاه هم ببخشد او نمی‌بخشد. آن تصرف فرودگاه بین‌المللی تهران در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۳، پیام صریح و روشنی داشت و نشان می‌داد که قدرت واقعی در کجاست و با چه کسان است! پاسداران اختیار و اداره بسیجیان را هم در اختیار دارند. و شماره اینان را از چند صد هزار تا چند میلیون گفته‌اند. از سویی بسیج ادارات و سازمانهاست مرکب از کسانی از اعضای سازمانها و ادارات که وظیفه چشم و گوش مافوق خود را انجام می‌دهند. جیره‌ای می‌گیرند و خبری می‌رسانند و اینجا و آنجا و خاصه در شهرهای کوچک هم کاری چاق می‌کنند و گرهی می‌گشایند؛ جای و قندی می‌رسانند، سیمانی پخش می‌کنند و به دوائر دولتی مراجعه می‌کنند و در محله هم صلواتی می‌فرستند و بیشتر امر به معروف می‌کنند تا نهی از منکر. نه تنها وسیله‌ای برای کنترل پائینها که نوعی واسطه هم میان اینها و آن بالائیهای بنیادین و دیوانسالارا بسیج به معنای اخص هم هست (۲۰۰ تا ۵۰۰ هزار تن) که مزدورند و اجیر و تمام وقت. درین انتخابات، حفظ امنیت حوزه‌های رأی‌گیری در عهده اینان بود و پس در همه حوزه‌ها حضوری چشمگیر و البته رأی‌گیر داشتند. در همان یکی دو روز آخر است که مبهشران تلفن کار بسیجیان را از هویت واقعی "نامزد اصلح" خبردار کردند و اینان هم به یمن راهنماییها و توصیه‌ها و تأکیدات اصولگرایانه‌ای سخت مؤثر خود، نامزد اصلح را به رأی‌دهندگان شناساندند. گذشته ازینها،

بسیاری از بسیجیان در سازمانی که شورای نگهبان پس از انتخابات مجلس هفتم و به منظور اعمال نظارت بر انتخابات به وجود آورده است نیز عضویت دارند. شماره اعضای این سازمان را ۳۰۰ هزار تن قلمداد کرده‌اند (حسین رضوانی، "احزاب و تشکیلات ۳۰۰ هزار نفری"، *اقبال*، ۲۹ خرداد ۱۳۸۴). این چنین است که نامزد مردم حزب‌الله از زیر پته سبز نشده‌است!

وجود و انجام مراسمی به‌عنوان "انتخابات" را به معنای وجود دموکراسی در یک کشور و نشانه خصلت دموکراتیک یک نظام سیاسی دانستن، معلول را به جای علت نشانده است. شاید این را هم باید از خدمات آقای خاتمی به نظام ولایت فقیه دانست که توانسته است چنین تصویری را بیافریند که در چنین نظامی، همگی شهروندان از حق انتخابی برخوردارند. و اکنون چنان همگی افسون این افسانه شده‌اند که بحث از انتخابات بدون توجه به خصوصیات اجتماعی - سیاسی نظام جمهوری اسلامی و بیرون از زمان و مکان و خارج از تاریخ و جغرافیای جریان می‌یابد. فراموش نباید کرد که صحبت از جامعه‌ای است که بر اساس "اپارتاید خودی و غیرخودی" سازمان یافته است و پس همه اعضای آن در بیان نظر و رأی خود، از جمله در زمینه انتخاب شدن و انتخاب کردن، از حقوق یکسان و برابری برخوردارند. در این نظام، انتخابات هم چون همه جنبه‌های دیگر واقعیت اجتماعی، در سلطه و اسارت منطبق "اپارتاید خودی و غیرخودی" جریان می‌یابد. حضور غیرخودیها در انتخابات، حضوری منفعلانه است. انتخابات، انتخابات خودیهاست. و اینان هم، به معنای مجموع نظام، از انتخابات پیروز و خرسند بیرون آمدند. چرا که نگرانی اصلی ایشان از عدم مشارکت مردم بود و ازینرو بود که بر "مشارکت حداکثری" تأکید داشتند چرا که می‌ترسیدند که تجربه تلخ انتخابات شورای شهر و مجلس هفتم تکرار شود و بار دیگر همه جا از آنزوای جمهوری اسلامی سخن به میان آید. خودیها اکنون می‌توانند به استناد نتایج این انتخابات، چنین ادعاهائی را کذب بدانند که هنوز و همچنان از پایگاه گسترده مردمی برخورداریم. پیروزمندان دیگر این انتخابات همچنین آن کسان هستند که می‌گفتند که خودیهای اصلاح‌طلب اقلیتی بیش نیستند و سخن ایشان مبنی بر ضرورت توسعه اجتماعی و سیاسی یاوه و پوچ است و با نیازهای محرومان مستضعف خوانائی ندارد. و اینان، شکست نامزدان اصلاح‌طلب را تأییدی بر مدعای خود می‌بینند.

این انتخابات همچنین از کارائی نظام جمهوری اسلامی گواهی می‌دهد که هنوز چالشها و هم‌آوردخواهیها را چاره می‌آفریند و از موانع راه و پستی و بلندیها می‌گذرد و در حل مشکلات ناتوان نیست، پس می‌تواند برپا بماند و دوام بیاورد. انتخابات همچنین از حال و روز مخالفان جمهوری اسلامی خبر می‌دهد که با وجود کثرت و تنوع، هنوز در سازماندهی مبارزه و به دست گرفتن ابتکار عمل ناتوان مانده‌اند. "تجربه خاتمی" نشان داد که از درون راهی نیست، ازبرون هم که توانش نیست. نه پای رفتن، نه دل ماندن و نه یارای درهم شکستن! مانده و درمانده، در میان زمانه، چه باید کرد؟ آن شعر نصرت رحمانی را از یاد نبریم: "قفل یعنی که کلیدی هست. قفل یعنی که کلید!"

این انتخابات نقطه عطفی است در تنظیم روابط خودیها با یکدیگر. آنچه با انتخابات

شورای شهر آغاز شده بود اکنون به پایان خود نزدیک می‌شود: پشت سر گذاشتن دولتهای دورگه. تاکنون خودیها با همه اختلافی که با هم داشتند و به خون هم تشنه بودند باز هم بالاخره بالاتفاق حکومت می‌کردند. "نظریه پردازان" از ضرورت حضور در حاکمیت سخن می‌گفتند که به هر قیمتی هم شده باید بمانیم. خودیها، از آن روز اولی که بازرگان و بعد هم بنی‌صدر را به کناری راندند تا همین دیروز و در دوران خاتمی، مقامات و مسئولیتها را میان خود تقسیم می‌کردند که "نیمیم ز ترکستان و نیمیم ز فرغانه". ولی همه با هم. دعوا بر سر تعیین سهم هر یک بود. هر وزیر و مدیر و رئیس هم اول به جناح خود جوابگو بود و بعد به مقام مافوق حکومتی! اکنون درینجا و آنجا می‌نویسند که ازین پس، حاکمیتی یکدست و یکپارچه بر کشور حکومت می‌کند. و پس کار یکسره شده است! نشانه‌هایی بر تأیید این برداشت، هم در اظهارات احمدی‌نژاد و هم در نخستین انتخابها و انتصابهایش به چشم می‌خورد.

و این سخن وصف واقعیتی است و یا بیان آرزویی؟ و اگر هم امروز واقعیتی باشد تا کسی و کجا می‌تواند دوام و قوام داشته باشد؟

در واقع "اصولگرایان" هم یکدست و یکپارچه نیستند و در طی حیات کوتاه خود، هم پیش از انجام انتخابات و هم پس از آن، نشانه‌های مکرری از ناهماهنگیها و تفاوتها و اختلافها و دسته‌بندیها در میان ایشان پدیدار شد. و دلیلی نیست که ازین پس هم چنین پیش نیاید چرا که ائتلاف ایشان بر فراز کانونهای تنشی چندگانه و ناهمسو قرار گرفته است: وابستگی به رهبری، وابستگی به روحانیت و وابستگی به نیروهای نظامی و امنیتی. این سه نیرو همواره هم‌آهنگ و همراه نیستند و در میان ایشان زمینه‌های مخالفت و ناهمراهی کم نیست و اگر نه بسیار است.

چه شد که چنین شد؟ چیزی نشد! همان شد کی می‌بایست می‌شد. پاسداران گام دیگری به پیش نهادند، حالا که دیگر شبکه اطلاعات موازی خود را هم دارند، بندر و فرودگاه هم که داشتند و در مجلس هم که بودند و فقط معلوم نیست این اظهار بندگی کردنهای مکرر و وقت و بیوقت به رهبر چقدر تعارف است و تا کی ادامه خواهد یافت؟ درست است که احمدی‌نژاد آمده است اما مهم آنست که تا کی دوام می‌آورد؟ و پس حرکت بعدی کدام است؟ این چنین بود ظهور محمود موعود.

# انتخابات در جمهوری اسلامی،

چند ملاحظه

علی شیرازی

به نظر من انتخابات در جمهوری اسلامی برخلاف عقیده برخی از ناظران، تنها یک امر نمایشی نیست، امری هم نیست که بتوان آن را تنها با اشاره به تقلباتی که در آن در هر حال صورت می‌گیرد توضیح داد. انتخابات در نظام حاکم بر این "جمهوری" دارای نوعی اعتبار به معنی سپردن برخی از تصمیمات بی اهمیت حکومتی به رأی مردم است، تا آنجا که نه تنها خسارتی بر نظام موجود وارد نکند، بلکه سازگار وجود آن نیز باشد. برای توجیه این نظر توجه خواننده را به دو نکته جلب می‌کنم:

اول موضوع تقلب در انتخابات. گرچه به هیچ وجه قصد انکار آن را ندارم ولی اهمیت آن در نتایج انتخابات را هم آنچنان تعیین کننده نمی‌بینم که در ارزیابی برخی از ناظران مشاهده می‌کنیم. انتخابات در جمهوری اسلامی بر طبق موازین دموکراتیک انجام نمی‌گیرد، ولی چگونگی آن با کیفیت انتخابات در کشورهای سوسیالیستی سابق، یا در برخی از نظامهای دیکتاتوری معاصر فرق دارد. همانطور که می‌دانیم میزان مشارکت مردم در انتخابات این نوع کشورها همیشه نزدیک به صد در صد بوده است و برندگان آن نیز همواره از آرائی به همین نسبت برخوردار شده‌اند. اما آمار انتخابات در جمهوری اسلامی صورتی دیگر دارد. ارقام رسمی‌ای که در باره مشارکت مردم در انتخابات و سهم نامزدها از رأی شرکت‌کنندگان در آنها منتشر می‌کنند هیچگاه آن چنان قابل اعتماد نبوده‌اند که بتوان بر صحت آنها سوگند خورد. صرفنظر از تمایل همیشه موجود به دستبرد در ارقام، برخی موانع ساختاری (مانند ضعف دستگاهها و روشهای آمارگیری و نظرسنجی و بی‌اعتمادی شرکت‌کنندگان به نظرسنجان و آمارگیران) هستند که مانع از قبول بی چون و چرای این ارقام می‌شوند. اما تردید در صحت ارقام رسمی دست‌کم به همان نسبت رواست که در باره رقمهائی که برخی از مخالفان جمهوری اسلامی ارائه می‌دهند. تمایل شدید اینها به انکار صحت ارقام رسمی، (مثلاً درباره میزان مشارکت مردم در انتخابات) یا موجب کاهش تعداد ارقام رسمی می‌شود، (به آن اندازه

که سازگار به میل منکران باشد)، و یا سر از افزایش تعداد صاحبان حق رأی در می‌آورد، (آن قدر که میزان مشارکت را به اندازه مطلوب آنها برساند). دلایل آنها برای صحت این کاهش و افزایش بیشتر از گرایش سیاسی آنها ناشی می‌شود تا از دسترسی به ارقام و آمار قانع‌کننده.

تاکنون در جمهوری اسلامی، بدون محاسبه انتخابات میان دوره‌ای، ۲۵ بار انتخابات برگزار کرده‌اند: یک بار مجلس بررسی نهایی پیشنویس قانون اساسی، نه بار انتخاب رئیس جمهور، هفت بار انتخاب نمایندگان مجلس، دو بار انتخاب اعضای شوراها، سه بار انتخاب اعضای مجلس خبرگان و سه بار همه‌پرسی. واقعیت این است که حاکمان جمهوری اسلامی با همه علاقه‌ای که به نمایش حمایت مردم از حکومت خود دارند هیچگاه، همانند حکومت‌های استبدادی دیگر، دعوی شرکت‌های بالای نود در صدی مردمی در انتخابات را نکرده‌اند. تنها یک استثناء از این قاعده وجود دارد که مربوط به همه‌پرسی فروردین ماه سال ۱۳۵۸ است. طبق گزارش وزارت کشور، در آن همه‌پرسی بیش از ۹۸ درصد مردم شرکت کردند. پس از آن بالاترین رقمی که از جانب دولت درباره شرکت مردم در انتخابات ذکر شده است از آن انتخاب خاتمی برای بار اول است، که رقم آن به نزدیک به هشتاد درصد رسید. علاوه بر این مقامات رسمی هرگاه که میزان مشارکت مردم کاهش بسیار داشته است از اعلام آن امتناع نکرده‌اند. مانند انتخابات دومین دوره مجلس خبرگان که با شرکت تنها ۳۷ درصد از صاحبان حق رأی برگزار شد، یا انتخابات دور دوم شوراها، با فقط ۴۹/۹ درصد شرکت مردمی.

از ارقامی که برای ۲۵ فقره انتخابات ذکر کرده‌اند: ۲ مورد زیر ۵۰ درصد، ۹ مورد زیر ۵۵ درصد، ۱۳ مورد زیر ۶۰ درصد، ۱۷ مورد زیر ۶۵ درصد، ۲۰ مورد زیر ۷۰ درصد و ۲۲ مورد زیر ۷۵ درصد قرار دارد (محاسبه بر مبنی داده‌های وزارت کشور است).

علاوه بر این اگر روند مشارکت در طول این مدت را حساب کنیم متوجه یک گرایش نزولی از سال ۵۸ به بعد می‌شویم. این کار را محسن شریفی بر اساس آمار همه این انتخابات تا سال ۱۳۸۲ انجام داده است (شرق ۱۵ و ۸۴/۶/۱۶). نتیجه، فروکش میزان مشارکت در انتخابات از یک میانگین ۶۷ در صدی در سه سال اول بعد از انقلاب است به یک میانگین ۵۹ در صدی در انتخابات سالهای آخر محاسبه. جالب آن است که رشد مشارکت در این سالها خاص استانهای محروم (جز لرستان) بوده است، بر عکس در استانهای نسبتاً مرفه میزان مشارکت روند نزولی داشته است. احتمالاً می‌توان با فرض تلازم محرومیت اقتصادی با محرومیت فرهنگی به این نتیجه رسید که میزان مشارکت در انتخابات در جمهوری اسلامی نسبت معکوس با درجه برخورداری از امتیازات فرهنگی دارد.

میزان مشارکت در انتخابات اخیر هم با ۶۲/۵ درصد در دور اول و ۵۹/۶ درصد در دور دوم، مؤید روند نزول یابنده‌ای است که ذکر شد. حال اگر میزان آرای باطله در انتخابات اخیر را هم در نظر بگیریم (۳/۴ درصد در دور دوم و ۴/۲ درصد در دور اول، در انتخابات سال ۱۳۸۰ این رقم ۱/۸ درصد بود) می‌بینیم که میزان مشارکت به زیر ۵۹ درصد مذکور می‌رسد و بنابراین حکایت از ادامه این گرایش نزولی می‌کند. مقایسه دیگری که می‌توان کرد کاهش میزان مشارکت در انتخابات اخیر رئیس جمهوری نسبت به دو دوره پیش از آن، یعنی

انتخابات سالهای ۷۶ و ۸۰ است (۸۰ در صد و ۶۷ درصد). گرچه این نسبت در مقایسه با انتخابات دوره‌های پنجم و ششم، ۵۴/۶ در صد و ۵۰/۶ در صد) بالاتر است. در این دو دوره کاندیدای برنده رفسنجانی بود.

پرسشی که پس از مشاهده این ارقام و روند نزولی آنها می‌تواند مطرح بشود درباره معنی آنهاست. آیا آنها تنها از یک برخورد ماهرانه‌تر و باورپذیرتر به امر تقلب در انتخابات حکایت می‌کنند یا علت‌های دیگری دارند که قابل جستجو مثلاً در رویکردی دیگر به امر انتخابات در جمهوری اسلامی می‌باشد؟

آیا نمی‌توانیم نشانه‌هایی از این رویکرد را مثلاً در نظریه ولایت فقیه به نحوی که منظور بنیانگذار جمهوری اسلامی بوده است دریابیم؟ می‌دانیم که در باره ولایت فقیه و گستره اختیارات آن و ارتباط آن با رأی مردم نظریات متعددی (نک به: محسن کدیور، حکومت ولایتی). یکی از آنها نظریه ولایت فقیه انتصابی با تفسیر خمینی است، که به چند علت برای رأی مردم و انتخابات، اعتباری، گرچه محدود ولی جدی، قائل می‌شود. گرچه در تجربه عملی جمهوری اسلامی خدشه‌های مؤثری به این اعتبار وارد شده است، ولی تأثیر آنها هنوز به آنجا نرسیده است که اعتبار را به کلی، آنطور که در افراطی‌ترین نظریه "حکومت اسلامی" منظور است، منکر بشوند. علل اهمیت انتخابات در این نظریه از چند جهت است:

اول از جهت نیاز نظام به مقبولیتش در نزد مردم، و یا دست کم به تحمل آن، از آن رو که مقبولیت، و به میزان کمتر تحمل نظام، توان دفاعی آن را بالا می‌برد و موجب دوام آن می‌شود. البته بین مقبولیت و مشروعیت تفاوتی بزرگ و کیفی است. در این نظریه مشروعیت نظام نه از آرای مردم، بلکه از اراده خداوند ناشی می‌شود. مقبولیت به صورتهای مختلف تجلی می‌یابد. یکی از آنها شرکت و رأی مردم در انتخابات است. علاوه بر این انتخابات خود موجب مقبولیت می‌شود، از این طریق که در انتخاب‌کنندگان تصور شرکت در قدرت و بنابراین داشتن اعتبار را ایجاد می‌کند.

دوم از جهت کارآمدی نظام، چه به معنی فقط حفظ آن و چه به معنی حسن انجام وظایف عمومی‌ای که معمولاً به عهده حکومتهاست. در هر صورت تأمین کارآمدی بستگی مستقیم به مقبولیت نظام و یا دست کم سازش با آن توسط مردم دارد. گفتم که پذیرش نظام با دادن امکان انتخابات به مردم افزایش می‌یابد.

سوم از جهت تفکیکی که در نظریه ولایت فقیه انتصابی و در فقه سیاسی بین حکم و موضوع حکم قائل می‌شوند. در حالی که تعیین حکم در موضوعات مختلف حکومتی در انحصار فقهاست، شناخت موضوع حکم امری است که به کارشناسان وامی‌گذار می‌شود. مجلس، قوه مجریه و شوراهای شهری و روستائی از جمله نهادهایی هستند که یا خود عمل کارشناسی انجام می‌دهند و یا نتیجه کارشناسیها را بررسی می‌کنند. یکی از طرق تعیین اعضا و یا ریاست این نهادها، انتخابات آنها توسط مردم است.

چهارم از جهت علاقه نظام به پرهیز از آن افعالی است که وهن آن در انظار عموم (داخلی و خارجی) و کاهش مقبولیت آن را سبب می‌شود. از آنجا که در جو سیاسی حاکم بر دنیای

امروز اتکاء به رأی مردم و برگزاری انتخابات برای تعیین متصدیان حکومت از واجبات می‌باشد ولایت فقیه هم باید صورت خود را آن چنان بیاراید که جلوه‌ای مغایر با این واجب نداشته باشد. توجه به این ضرورت در داخل کشور هم لازم است، در کشوری که سابقه آشنائیش با اهمیت رأی مردم و انتخابات به صد سال رسیده و مبارزه برای واقعی ساختن این مهم، از صد سال هم گذشته است نمی‌توان بدون قبول کاهش مقبولیت منکر آن شد و بساط انتخابات را یک سره برچید. از اهمیت این سابقه همین بس که تدوین‌کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی با تمام جفائی که در این قانون به اصل حاکمیت مردم روا داشتند نتوانستند از تعبیه نهادهای انتخاباتی در آن گریز بکنند.

پنجم، و ورای نظریه ولایت انتصابی، از جهت واقعیت پراکندگی قدرت حکومتی در جمهوری اسلامی و رقابت سرسختانه شرکای حکومت بر سر سهم بردن هرچه بیشتر از آن قدرت، رقابت یکی از شاخصهای اصلی این نظام بوده است. حتا هم اکنون که بنا بر قول بسیاری از ناظران، نظام یکدست شده است، باز مبارزه درونی بین اجزاء صاحب قدرت ادامه دارد. در این مبارزه سهم رقیبان از راههای مختلف تعیین می‌شود که یکی از آنها انتخابات است.

البته نباید فراموش کرد که نظام جمهوری اسلامی، همانگونه که در نظریه ولایت انتصابی فقها و در قانون اساسی جمهوری اسلامی منظور شده است، اختیار امور اصلی حکومت را به رأی مردم و نمایندگان منتخب آنها واگذار نمی‌کند. نهادهای اصلی قدرت هم در قانون اساسی و هم در حکومتی که این قانون تعریف می‌کند و هم در حکومت فراقانونی موجود دور از دسترس نمایندگان منتخب مردم هستند. علاوه بر این قوانین ناظر بر تعیین نمایندگان مردم، نظارت استصوابی شورای نگهبان و انواع دیگر دخالتها در انتخابات همه طوری تنظیم شده‌اند که انتخاب‌شدگان در محدوده سیال خودیها باقی بمانند و غیر خودیهای راهی به نهادهای انتخابی پیدا نکنند. بنابراین آنچه در این گفتار در باره اعتبار رأی مردم و انتخابات در جمهوری اسلامی آمده است ناظر بر همین محدوده تنگ در نظریه و عمل است. اما این محدوده از نظر آن بخش از رأی‌دهندگان یا مکتوم می‌ماند، به تصور این که آنها با رأی خود در مهمات حکومت هم واقعاً مؤثر می‌شوند، یا آنها علیرغم وقوف بر محدودیت اثر رأی خود، در انتخابات شرکت می‌کنند تا شاید به همین اندازه به مطلوب خود دست بیابند.

از این ملاحظات که بگذریم می‌توانیم نظری هم به انتخابات اخیر ببندازیم. احمدی‌نژاد نهایتاً با ۶۳ درصد آراء در دور دوم انتخاب شد. این رقم در مقایسه با آرای خاتمی در دو دوره پیشین (به ترتیب ۶۹ و ۷۸ درصد) رقم کمتری است؛ یا آرائی که رفسنجانی در دوره ششم (۶۳ درصد) به دست آورد؛ ولی خیلی پائینتر از رانی که هم او در دوره پنجم کسب کرد که ۹۴/۵ درصد بود، با شرکت ۵۴/۶ درصد حائزان حق رأی.

احمدی‌نژاد در دور دوم ۵۶۲۹۶۰۳ رأی بیشتر از کل آرای هر سه نامزد محافظه‌کار در دور اول داشت. این جهش رأی از کجا حاصل شده است؛ دستبرد در آراء، بسیج توده تازه‌ای از رأی دهندگان در دور دوم و به نفع او، یا ریزش آرای اصلاحگران به نفع احمدی‌نژاد. می‌توان



هر سه این عوامل را در این جهش مؤثر دانست. رمضان زاده، سخنگوی دولت خاتمی، در جایی گفته است که ۳۸٪ از رأی دهندگان به معین در دور اول، در دور دوم به احمدی نژاد رأی دادند (تسرق ۸۴/۵/۱۵). این می شود ۱۵۴۰۶۳۸ رأی. حال اگر رأی دهندگان به معین آماده برای چنین تحول شگرفی بوده باشند می توان تصور کرد که آمادگی رأی دهندگان به کروی به همین تحول بیش از اینها بوده است، به ویژه از آن رو که کروی آرای پنج میلیونی خود در دور اول را عمدتاً از همان توده ای از رأی دهندگان تحصیل کرده بود که احمدی نژاد در دور دوم، آیا همین گمان را در باره بخشی از رأی دهندگان به مهرعلیزاده نمی توان برد که دور اول ۱۲۸۹۳۲۳ رأی آورده بود؟

شایعات و محاسبات در باره تقلب در دور دوم و به نفع احمدی نژاد فراوان است. نه می توان منکر تقلب شد و نه اینکه اعتمادی چندان به ارقامی داشت که در باره چند و چون آن ذکر می کنند. از احتمال دست بردن در آراء که بگذریم درباره علل پیروزی احمدی نژاد سخنهای فراوان گفته اند. می توان آنها را به چهار دسته تقسیم کرد: ۱- عللی که مربوط به رفتار اصلاح طلبان هستند، ۲- عللی که از شیوه عمل محافظه کاران ناشی می شوند، ۳- عللی که از نحوه برخورد مردم به انتخابات و نامزدها سرچشمه گرفته اند و ۴- علل ساختاری.

علل مربوط به رفتار اصلاح طلبان در سه نوع کاستی قابل جمعند. اول کاستیهای مربوط به شیوه برخورد اصلاح طلبان در دولت و در مجلس به نظام و به موانعی که محافظه کاران در برابر برنامه های اصلاحاتی آنها ایجاد کرده بودند. نتیجه این شیوه برخورد عدم موفقیت اصلاح طلبان در تأمین رضایت مردم و در نهایت از دست دادن رأی آنها در انتخابات سه گانه اخیر بود. دوم کاستیهای ناشی از ماهیت نخبه گرایانه و محفل مداری اصلاح طلبان که در عدم توجه آنها به بسیج توده ها و سازماندهی آنها در قالب تشکیلات حزبی انعکاس یافته است. سوم کاستیهای ظاهر شده در نحوه شرکت آنها در انتخابات. البته این انتقاد هم شده است که آنها با شرکت در انتخابات موجب پیدایش تصور مشروعیت آن در ذهن مردم و شرکت بیش از حد انتظار آنها در انتخابات شدند. از این که بگذریم عدم توجه آنها به لزوم ائتلاف، عدم توجه آنها به نیازها و انتظارات قشرهای محروم جامعه، ناشناس بودن نامزد آنها، حساب باز کردن روی پراکندگی آرای محافظه کاران و عدم شناخت نیروهای بسیج کننده و برنده سازنده آنها در صف سپاهیان، بسیجیان، هیئتها و غیره. علل مربوط به نحوه عمل محافظه کاران یکی به دخالت، به قول محسن آرمین، حزب پادگانی، در انتخابات بر می گردد و دیگری موفقیت آنها در القای این تصور در ذهن بخشی از توده رأی دهنده که احمدی نژاد هیچ تعلق به بانیان اصلی فسادهای اداری، آسیبهای اجتماعی و بیعدالتیهای اقتصادی ندارد. او کسی است که هم می خواهد و هم می تواند همه این خبائتها را از صحنه حکومت و جامعه و بازار ایران از بین ببرد.

سهام مردم در پیروزی احمدی نژاد مبتنی بر نا آگاهی گروه بزرگی از آنها از واقعیات عالم سیاست و چند و چون نیروهای دخیل در آن است. این که آنها نمی دانند چه کسی یا چه گروه، حزب یا جناحی نماینده چه گرایشها و چه توانها در صحنه سیاست است آنها را آماده برای متأثر شدن از انواع القانات توسط مدعیان ریاکار می کند. پیداست که یک علت عمده در

ناآگاهی سیاسی مردم بستن درهای اطلاعات بر روی آنهاست، که روی دیگرش انحصار و کنترل اطلاعات در دست حاکمان اصلی است. وقتی که، به قول رمضان‌زاده، سخنگوی دولت خاتمی، برای ۸۷٪ مردم صدا و سیما تنها منبع کسب خبر است (شرق ۸۴/۵/۱۵)، و این دو در انحصار حاکمان محافظه‌کار قرار دارند انتظار آگاهی از مردم چندان معقول به نظر نمی‌رسد. تعیین دقیق انگیزه‌های رأی‌دهندگان به احمدی‌نژاد به علت فقدان بررسی و تحلیلهای کمی و کیفی غیرممکن است. می‌توان قبول کرد که انگیزه‌ها متعدد بوده‌اند. بیشک او بخش اصلی آرای خود را از کسانی دریافت کرد که به هر علت حامی نظام موجودند. محسن آرمین تعداد آنها را ۹/۵ میلیون نفر می‌شمرد. هم او معتقد است که سه میلیون از رأی‌دهندگان به احمدی‌نژاد از مخالفان سنتی رفسنجانی هستند، یعنی برای پیشگیری از انتخاب رفسنجانی به او رأی دادند (ایران امروز ۸۴/۷/۱۱). دور از ذهن نیست که برخی از کسان هم او را با این امید انتخاب کرده باشند تا او با افزایش خرابیها، مقدمات سرنگونی نظام را فراهم بکند. برخی قسمتی از رأی او را رایی ضد نظام می‌دانند، زیرا که او قول مبارزه با پلیدیهای را داده بود که در نظر مردم شاخص این نظام‌اند.

می‌رسیم به علل ساختاری که من به ذکر دو فقره از آنها در اینجا اکتفاء می‌کنم: یکی به ماهیت اقتدارگرایانه حکومت و انتخاباتی مربوط است که توسط آن برگزار می‌شود و دیگری به نحوه واکنش اپوزیسیون غیر خودی در مقابل حکومت و انتخاباتش. از یک جانب حکومت راه دخالت بر این اپوزیسیون در سیاست را می‌بندد و دسترسی آن به توده مردم را وسیعاً ناممکن می‌سازد و از طرف دیگر این اپوزیسیون، متحیر است که یا این حکومت چه بکند، جز آرزوی نابودی آن را داشتن و، بنا برین، امتناع از شرکت در انتخابات و چشمپوشی از تأثیرگذاری در نتیجه آن.

یک نکته هم به عنوان تکمله و توضیح پایانی در باره امتناع‌کنندگان یا تحریمیها بگویم. نزد برخی از مفسران اصلاح‌طلب شاهد تمایلی کم و بیش آشکار به انداختن تقصیر شکست آنها در انتخابات بر دوش تحریمیان هستیم. جالب آن است که به موازات این کوشش فرافکنانه می‌بینیم که آنها سعی در بیمقدار بودن تأثیر تحریم در نتیجه انتخابات هم می‌کنند. یکی تحریمیها را شکست خورده می‌خواند و بیش از همه مغبون، و دیگری سهم تأثیر حرکت آنها را به هفت درصد محدود می‌کند. یکی سهم تحریمیان در جمع صاحبان حق رأی را ۲۰ درصد می‌خواند و دیگری معتقد است که معمول شرکت در انتخابات همان ۶۳ درصد دور اول بوده است. معیار همه این تفسیرها تصور یک رقم ثابت برای میزان مشارکت در انتخابات در ایران است. حداکثر میزان ثابتی که فرض می‌کنند ۸۰ درصدی است که در انتخاب خاتمی در سال ۷۶ حاصل شد. ولی می‌دانیم که نه تنها در آن زمان بخش معتبری از صاحبان حق رأی انتخابات را تحریم کردند، بلکه حتی در اولین همه‌پرسی در فروردین سال ۵۸ که میزان شرکت در آن ۹۸ درصد بود باز هم یک بخش تحریم‌کننده وجود داشت. نتیجه این که تا آماری قابل اعتماد در این باره وجود نداشته باشد نمی‌توان رقم واقعی تحریم‌کنندگان را به دست آورد و آن را از رقم کسانی که به علل دیگر از شرکت در انتخابات پرهیز می‌کنند تفکیک کرد.



طرح از پاچو

محمد اروفتی

## بمب اتمی "اسلامی"؟

طی دو سال گذشته، برنامه‌های اتمی جمهوری اسلامی به یکی از مسائل مهم سیاسی در عرصه بین‌المللی تبدیل شده است. اکنون دیگر روزی یا هفته‌ای سپری نمی‌شود بدون آنکه خبری یا اثری از مسئله اتمی ایران در سرلوحه اخبار رسانه‌های جهانی قرار نگیرد. دولت آمریکا، به‌عنوان یکی از مدعیان این مسئله - جدا از اینکه بخواهد یا بتواند تهدیدات مکرر خود را در مورد اعمال مجازاتهای اقتصادی و یا حمله نظامی به ایران عملی کند - تاکنون تا این اندازه موفق بوده است که مسئله برنامه‌های اتمی ایران را به صورت یک موضوع عمده سیاست بین‌المللی تبدیل کند. در این باره، البته، عامل اصلی ماجرا یعنی رژیم حاکم ایران نیز هیچ کوتاهی نکرده است: بعد از رو شدن پنهانکاریهای طولانی مدت و افشای یکی بعد از دیگری تأسیسات، مراکز و فعالیتهای گسترده هسته‌ای جمهوری اسلامی در رسانه‌ها و مجامع بین‌المللی، اظهارات و موضعگیریهای ضد و نقیض مسئولان حکومتی نیز، هرچه بیشتر،

به حساسیتها و نگرانیهای افکار عمومی جهانی دامن زده است و، فراتر ازینها، تعقیب اشکار "الگوی" کره شمالی از جانب برخی از جناحهای حکومتی هم عملاً به قصد تبدیل این امر به یک مسئله بین‌المللی و بهره‌برداری از آن بوده است. طبق این الگو، توانائی تولید بمب اتمی و یا وانمود کردن کسب این توانائی، می‌تواند به مثابه حربه مؤثری در مناسبات بین‌المللی برای اخذ پاره‌ای از امتیازات، و بویژه تضمین عدم تعرض نظامی و تأمین "امنیت" نظام، به کار گرفته شود. بر این مبنا، دلیل اصلی تهاجم نظامی آمریکا علیه عراق نه داشتن "سلاحهای کشتار انبوه" از سوی رژیم صدام که، برعکس، نداشتن چنین سلاحهایی بوده است و، متقابلاً، دلیل عدم حمله آمریکا به کره شمالی نیز که در "محور شرارت" تعریف شده به وسیله جرج بوش و در کنار عراق قرار داشته، این بوده است که رژیم کیم جونگ ایل خود معترف یا مدعی داشتن سلاح اتمی است. اخبار و شواهد گوناگونی هم مؤید آنست که فعالیتهای اتمی جمهوری اسلامی نیز، که از حدود بیست سال پیش شروع شده، پس از گنجانده شدن این رژیم در "محور شرارت"، سرعت و شتاب افزونتری یافته است.

سابقه فعالیتهای اتمی در ایران، در واقع، به حدود پنجاه سال پیش و به دوره رژیم شاه می‌رسد که یکی از عرصه‌های جاه‌طلبی مالیخولیایی آن نیز توسعه تکنولوژی هسته‌ای و ورود به "باشگاه کشورهای اتمی" بود. ایجاد حدود بیست نیروگاه اتمی، با استفاده از کمکها و همکاریهای شرکتها و دولتهای فرانسه، آلمان و آمریکا، از جمله برنامه‌های بلند مدت آن رژیم در این عرصه بود. نخستین قرارداد همکاری آمریکا با ایران در زمینه فعالیتهای هسته‌ای صلح‌آمیز در سال ۱۳۳۶ بسته شده و نخستین راکتور اتمی آزمایشی ایران به همراه سوخت مورد نیاز آن به وسیله آن کشور تأمین شد. حکومت شاه "پیمان منع گسترش" سلاحهای اتمی را امضا کرده بود ولی، با توجه به وسعت و تنوع و هزینه‌های سنگین برنامه‌های اتمی در آن دوران، دستیابی آن نظام به توانایی ساخت بمب اتمی نیز منتفی نبود. با اینهمه، آمریکا در دوره ریاست جمهوری جerald فورد، فروش هشت نیروگاه اتمی و همچنین تکنولوژی لیزری قابل استفاده در غنی‌سازی اورانیوم به ایران را، در سال ۱۳۵۵، مورد تأیید قرار داد (قابل توجه است که برخی از مقامات فعلی دولت آمریکا، از جمله دیک چنی، دونالد رامسفلد و پل ولفوویتز که اکنون مرتباً درباره برنامه‌های اتمی ایران هشدار می‌دهند، در آن هنگام به ترتیب رئیس دفتر کاخ سفید، وزیر دفاع و نماینده دولت جerald فورد در "آژانس کنترل سلاحها و خلع سلاح" بودند و نقش مؤثری در تصویب فروش تجهیزات و تکنولوژی مذکور به رژیم شاه داشته‌اند). در هر حال، آنچه از مجموعه طرحهای هسته‌ای بلند مدت آن رژیم با اروپا و آمریکا تا سال ۱۳۵۷ به مرحله اجرا رسیده بود، ساختمان دو نیروگاه اتمی بزرگ و مهمترین آنها، نیروگاه بوشهر بود که توسط شرکت آلمانی "زیمنس" ساخته می‌شد و کارهای آن رو به پایان بود.

در پی استقرار حکومت اسلامی در ایران، همه آن طرحها متوقف و حتی نیروگاه بوشهر نیز به حال خود رها شد. تنها استفاده‌ای که ازین نیروگاه به عمل آمد لوله‌های آن بود که از جنس آلیاژ مخصوص و بسیار گرانبها بود و به وسیله "جهاد سازندگی" به مصرف لوله‌کشی آب

در روستاهای اطراف رسیدا اما پس از مدتی، در حالی که جنگ ویرانگر میان ایران و عراق به شدت ادامه داشت (وزیر امور خارجه اسبق رژیم، علی اکبر ولایتی، در مصاحبه‌ای با روزنامه دنیای اقتصاد، ۵ شهریور ۸۴، تصریح می‌کند که "کار هسته‌ای ما تقریباً بیست سال سابقه دارد. فعالیت هسته‌ای به این صورت منظم تقریباً از اواسط دوره دولت آقای میرحسین موسوی شروع شد. ما به عنوان وزارت خارجه نقش تعیین‌کننده‌ای در ارتباط بین مجموعه هسته‌ای ایران و دیگر کشورها داشتیم و لذا در جریان جزئیات بسیاری از مسایل هستیم. این راهیست که بیست سال آمده‌ایم و..."). و به همین جهت نیز کمبود منابع ارزی دولت کاملاً محسوس بود، جمهوری اسلامی به صرافت از سرگیری بخشی از برنامه‌های هسته‌ای برجای مانده از قبل، از جمله نیروگاه بوشهر، افتاد و برای این کار به سراغ "زیمنس" رفت. ولی این شرکت که ضمناً خسارات ناشی از لغو یکجانبه قرارداد از سوی ایران را هم مطالبه می‌کرد، زیر فشار دولت آمریکا، حاضر به تجدید همکاری و تکمیل نیروگاه ناتمام نشد. سرانجام دولت روسیه مایل به همکاری با ایران برای احداث و تکمیل نیروگاه بوشهر شد و بدین منظور بود که در سال ۱۳۷۴ قراردادی به مبلغ ۸۰۰ میلیون دلار میان ایران و وزارت انرژی اتمی روسیه به امضا رسید. طبق این قرارداد، روسیه کارشناسان فنی، لوازم، قطعات و سوخت مورد نیاز این نیروگاه را تأمین می‌کند و پسمانده‌های سوخت نیز (که می‌تواند در تولید اتمی به کار گرفته شود)، طبق قرارداد جداگانه‌ای به روسیه تحویل داده می‌شود. اما تکمیل این نیروگاه طی ده سال گذشته نیز با اشکالات بسیار روبرو شده و آغاز بهره‌برداری از آن هم مرتباً به تأخیر افتاده است (آخرین موعد اعلام شده برای شروع کار آن پائیز یا زمستان ۱۳۸۵ است). در واقع تکمیل و راه‌اندازی این طرح هم، در شرایط موجود، به وسیله‌ای برای "باجگیری" روسیه مبدل شده است، چرا که این دولت برای ادامه کارها، با طرح شروط تازه، از جمهوری اسلامی باج می‌خواهد و با خواباندن کارها، از آمریکا امتیاز می‌گیرد. چنان که قرارداد دوم مربوط به عرضه سوخت و تحویل گرفتن پسمانده‌های آن، پس از مدتها تأخیر، سرانجام در اسفند گذشته، به مبلغ ۸۰۰ میلیون دلار، به امضای طرفین رسید (باید یادآور شد که این مبالغ تنها مربوط به هزینه‌های ارزی همین دو قرارداد اخیر است و مجموع هزینه‌های تاکنونی نیروگاه بوشهر به چندین میلیارد دلار بالغ می‌شود).

هر چند که نیروگاه اتمی بوشهر تنها طرح هسته‌ای اعلام شده و رسمی جمهوری اسلامی (به غیر از رآکتور آزمایشی قدیمی دانشگاه تهران و طرحهای مرتبط با آن) طی سالهای گذشته بوده است، ولی همانطور که افشاگریهای دو سه سال اخیر و یا نتایج بازرسیهای مراجع بین‌المللی آشکار می‌سازد، فعالیتهای هسته‌ای نهانی رژیم از چنان تنوع و دامنه گسترده‌ای برخوردار بوده که طرح بوشهر، در واقع، به منزله بخش عیان یک کوه یخ بزرگ پنهان است. نخستین گزارش مبسوط بررسیها و بازرسیهای "آژانس بین‌المللی انرژی اتمی" که در خرداد ۱۳۸۲ ارائه شد، شرح مفصلی از "تخلفات" و "قصورات" ایران - بر مبنای مقررات پیمان منع گسترش سلاحهای اتمی - را عرضه می‌دارد: واردات و فرآوری اورانیوم، ایجاد مراکز غنی‌سازی اورانیوم با استفاده از "سانتریفوژ" (دستگاههای ایجاد نیروی گریز از مرکز که در فرآیند

غنی‌سازی به کار می‌رود) در نطنز و تهران، احداث واحد تولید آب سنگین در اراک (برای استفاده آتی در راکتورهایی که از آب سنگین استفاده می‌کنند و با راکتورهای نیروگاه بوشهر متفاوت هستند) از جمله مواردی بود که جمهوری اسلامی وقوع یا وجود آنها را اصلاً به آژانس خبر نداده و یا در اطلاع‌رسانی بموقع کوتاهی کرده بود. شورای حکام آژانس بین‌المللی با بررسی این گزارش، ضمن انتقاد شدید از ایران و تأکید بر ارائه اطلاعات و همکاری کامل با آژانس، خواستار پذیرش "پروتکل الحاقی" به پیمان گسترش سلاحهای اتمی (که امکان بازرسی سرزده و گسترده از تأسیسات هسته‌ای را میسر می‌سازد) از جانب ایران می‌شود.

در دو سال اخیر، شش بار دیگر هم "پرونده" اتمی جمهوری اسلامی در اجلاس شورای حکام آژانس بین‌المللی مطرح گردیده و بازرسیهای کارشناسان آژانس هم، کمابیش، همچنان ادامه داشته است اما، به رغم اصرار مقامات حکومتی ایران برای بسته شدن این "پرونده" در آژانس، "پرونده" همچنان مفتوح مانده و حتی بر حساسیت آن نیز افزوده شده است. آشکار شدن وجود نوع جدیدتری از "سانتریفوز"ها (موسوم به "پی ۲") و یا مواد اتمی دیگری مانند "پلونیوم ۲۱۰" در مراکز هسته‌ای ایران، قرار داشتن اغلب این مراکز در جوار تأسیسات نظامی، آغشته بودن بعضی از دستگاههای موجود به اورانیوم بسیار غنی شده، و... ابهامات تازه‌ای راجع به مقاصد واقعی جمهوری اسلامی در این عرصه آفریده است و، علاوه بر اینها، افشای این امر که دولت ایران نیز یکی از مشتریان اصلی "بازار مکاره‌ای" بوده است که به وسیله عبدالقدیر خان، "پدر بمب اتمی" پاکستان برای فروش "مصالح و ابزار و فنون" لازم برای ساختن سلاحهای اتمی دایر شده بود، شک و تردیدهای موجود را تقویت کرده است. موضع رسمی تاکنونی آژانس بین‌المللی نیز مبتنی بر همین ابهامات و تردیدهاست: اگرچه شواهد کافی و دلایل قاطعی برای اثبات این موضوع که جمهوری اسلامی در پوشش برنامه‌های هسته‌ای خود در صدد دستیابی به بمب اتمی است وجود ندارد ولی، متقابلاً، دلیلی هم در دست نیست که جمهوری اسلامی به چنین کاری مبادرت نکرده و نخواهد کرد. در یک کلام، بر پایه سوابق و شرایط موجود، این بر عهده جمهوری اسلامی است که صلح‌آمیز بودن برنامه‌های هسته‌ای خود را اثبات نماید.

مسئولان حکومتی همواره می‌گویند که "جمهوری اسلامی به دنبال سلاح اتمی نیست" و تأکید می‌کنند که، طبق مقررات پیمان منع گسترش، "دستیابی به دانش پیشرفته هسته‌ای، و از جمله غنی‌سازی اورانیوم، حق مسلم ایران است" اما، در همین حال، قصورات و تخلفات از همان مقررات نیز همچنان ادامه می‌یابد. در حالی که برای همکاری با آژانس اعلام آمادگی می‌کنند، موانع و بهانه‌های تازه‌ای در این راه به وجود می‌آورند، پروتکل الحاقی را می‌پذیرند ولی برای تصویب و رسمیت قانونی آن کاری نمی‌کنند. از یک سو صحبت از غنی‌سازی محدود و آزمایشی می‌کنند، از سوی دیگر از تکمیل چرخه سوخت در داخل و حتی صدور سوخت اتمی به خارج حرف می‌زنند و در مجلس خود هم مصوبه‌ای می‌گذرانند که دولت را ملزم به تداوم و توسعه کامل فرآیند غنی‌سازی (که می‌تواند نهایتاً به امکان ساخت بمب اتمی هم بینجامد) می‌کند... مجموعه این موضعگیریه‌ها و سیاستهای دوپهلوی، مبهم و متناقض گردانندگان رژیم،

طبعاً، صلح‌آمیز بودن اهداف آنها را نیز زیر علامت سؤال می‌گذارد و بر حساسیت و نگرانی جامعه بین‌المللی می‌افزاید. وسوسه‌های برخی از گردانندگان رژیم برای ورود "بی‌اجازه" به "باشگاه اتمی" جهانی نیز که در موارد مختلفی، به تلویح یا به تصریح ابراز گردیده هم مزید بر علت شده است. همین حاکمان بودند که، برخلاف مصالح ملی و به رغم عرف و موازین بین‌المللی، آزمایش موفقیت‌آمیز اولین بمب اتمی در یک کشور همجوار یعنی پاکستان را به ژنرال‌های حاکم "تبریک" گفتند و از مسلح شدن یک "کشور اسلامی" به سلاح اتمی ابراز خرسندی کردند. همراه شدن طرح توسعه ساخت موشک‌های دوربرد (با همکاری کره شمالی) با برنامه های اتمی گسترده جمهوری اسلامی هم موجب تشدید حساسیتها درباره ماجراجوییهای جدید ملایان حاکم بر ایران شده است.

برخورد به این ماجراجوییهای اتمی نیز، به‌نوبه خود، باعث بروز دو گرایش متفاوت در بین قدرتهای بزرگ جهانی، خاصه میان آمریکا و اروپا گردیده است. دولت جرج بوش، در انطباق با یکجانبه‌گرایی و سیاستهای مورد نظرش برای "خاورمیانه بزرگ"، اساساً، در پی توقف و تعطیل کامل برنامه‌های اتمی جمهوری اسلامی، و گرنه کشاندن پرونده به شورای امنیت و محکومیت آن و اعمال مجازاتهای اقتصادی، و نهایتاً تهاجم نظامی (رأساً و یا با همراهی اسرائیل) علیه تأسیسات اتمی و مراکز نظامی ایران است. "راه حل" آمریکاییها، بنابرین، پیشبرد "الگوی" لیبی در وهله نخست، و گرنه اجرای "الگوی" افغانستان یا عراق را در مورد ایران تجویز می‌کند (رژیم سرهنگ قذافی، یکی دیگر از مشتریان عبدالقدیر خان، هم از چند سال پیش به صرافت تجهیز به بمب اتمی افتاده بود که زیر فشار تهدیدات آمریکا و بریتانیا ناگزیر به انصراف شده و به برچیدن و نابود کردن کلیه تجهیزات و تأسیسات اتمی خود، در ازای لغو مجازاتهای بین‌المللی و عادی‌سازی روابط با دولتهای مذکور، گردن نهاد).

اتحادیه اروپا، از سوی دیگر، سیاست مذاکره و اعمال فشارهای سیاسی و دیپلماتیک، به‌منظور متقاعد کردن سران جمهوری اسلامی به دست کشیدن از وسوسه‌های اتمی و توقف کامل فعالیتهای غنی‌سازی اورانیوم، در برابر امکان استفاده از تکنولوژی و سوخت وارداتی برای تولید انرژی اتمی و پاره‌ای کمکهای فنی و اقتصادی و بازرگانی دیگر را دنبال می‌کند. در تعقیب این رویکرد، و در هماهنگی با آژانس بین‌المللی، نیز وزرای خارجه آلمان، بریتانیا و فرانسه، به نمایندگی از اتحادیه اروپا، در مهر ۱۳۸۲ به ایران رفتند و "بیانیه تهران" را با مقامات دولت ایران امضاء کردند. طبق این بیانیه، ایران ضمن اعلام آمادگی برای همکاری همه‌جانبه با آژانس بین‌المللی و پذیرش پروتکل الحاقی، همه فعالیتهای غنی‌سازی اورانیوم را نیز به‌صورت "داوطلبانه" به حال تعلیق درآورد و طرفهای اروپائی هم قول دادند که دستیابی ایران به "فناوری مدرن" را تسهیل نمایند. اما مسئولان حکومتی، به این عنوان که اروپاییها به تعهداتشان عمل نمی‌کنند، آغاز برخی از فعالیتهای مربوط به فرآیند غنی‌سازی را اعلام و اجرای آن بیانیه را مختل کردند. دسته‌ای از حکومتگران، در پیگیری الگوی کره شمالی، زرمه‌های خروج کامل از پیمان منع گسترش را تکرار کردند درحالی که دسته‌ای دیگر از آنها مایل به حصول نوعی توافق با اتحادیه اروپا و بهره‌گیری از اختلاف آن با خطمشی آمریکاییها بودند.



در هر صورت، دولتهای اروپایی، در تلاشی دوباره برای متقاعد ساختن حاکمان ایران، دور دیگری از گفتگوهای فراگیر با ایران را از تابستان سال گذشته شروع کردند که تا اوایل سال جاری هم مرتباً ادامه داشت. اروپاییها، در این دور، مسائل سیاسی و حقوق بشر را هم بر موضوعات مورد مذاکره افزودند و مقامات رژیم هم، متقابلاً، "تضمین امنیت" جمهوری اسلامی را خواستار شدند. این دور از مذاکرات هم، ظاهراً به واسطه اصرار جمهوری اسلامی بر ادامه فعالیتهای مربوط به غنی‌سازی اورانیوم، تا به حال به نتیجه‌ای نرسیده است، ضمن آنکه رویکردهای متفاوت اروپا و آمریکا نیز، در مورد ارجاع احتمالی پرونده ایران به شورای امنیت، به هم نزدیکتر شده است و در همین حال، سرنوشت این مذاکرات و موضعگیری بعدی جمهوری اسلامی در این باره هم به انتخابات ریاست جمهوری رژیم در ماه آتی پیوند خورده است.

مروری گذرا بر سابقه و روند برنامه‌ها و فعالیتهای اتمی در سرزمین ما، یکبار دیگر این واقعیت دردناک را در برابر دیدگان می‌نهد که در جریان پنجاه ساله همه این برنامه‌ریزیها، عقد قراردادهای، لغو قراردادهای و انواع بده‌بستانهای داخلی و خارجی، که پول آنها از جیب مردم این سرزمین پرداخت شده و نتایج آنها مستقیماً با سرنوشت جامعه ارتباط می‌یابد، این مردم اساساً هیچ امکانی برای اظهار نظر و ابراز رأی و اراده مشترکشان نداشته‌اند. نه زمانی که نطفه طرحهای هسته‌ای ریخته می‌شد، نه موقعی که قراردادهای چندمیلیارد دلاری بسته می‌شد و یا فسخ می‌شد، نه هنگامی که پروتکل الحاقی پذیرفته و یا رد می‌شد و نه وقتی که مناطق شهری پرجمعیت در تهران و اصفهان و اراک به مراکز استقرار تأسیسات هسته‌ای تبدیل می‌گردد، کسی نظر صاحبان اصلی این سرزمین را نپرسید که آیا این کشور، با برخورداری از منابع طبیعی سرشار نفت و گاز اصلاً به انرژی اتمی نیاز دارد؟ هیچ کس نگفت که هزینه‌های مالی فعلی و آتی این طرحها و قراردادهای چقدر خواهد بود؟ و چرا باید با اینهمه عقب‌ماندگی عریان در همه رشته‌های فنی و صنعتی بخش بزرگی از بودجه کشور صرف کسب "دانش پیشرفته هسته‌ای" شود؟ کسی به مردم توضیح نداد که آثار و عواقب زیست‌محیطی این طرحهای اتمی نسنجیده چیست و چه کسی مسئول فاجعه‌های اتمی جبران‌ناپذیر احتمالی خواهد بود؟ اینها و دهها سؤال اساسی دیگر در این باره همواره بی‌پاسخ مانده است در حالی که بعد از اینهمه سالها و اینهمه هزینه‌ها حتی یک کیلووات برق هم از این طرحهای هسته‌ای تولید نشده است، و اکنون هم جمهوری اسلامی با ماجراجوییهای اتمی خود، در واقع، صدمات و خطرات افزون‌تر، و خصوصاً خطر تهاجم نظامی بیگانگان، را پدید آورده است. با وجود همه اهمیت و حساسیت فوق‌العاده‌ای که اکنون پرونده اتمی ایران در صحنه بین‌المللی و مناسبات خارجی به خود گرفته است، نباید از نظر دور داشت که این امر پیش از هر چیز، یک مسئله داخلی و مربوط به خود ایرانیان است. حکومت جمهوری اسلامی که همچنان که گفتیم همه فعالیتهای خود را از مردم پنهان نگهداشته، اکنون می‌کوشد تا با تبلیغ و تحریک احساسات و "غرور ملی"، از پاسخگویی به مردم در این زمینه طفره برود و خلافاکاریها و ماجراجوییهای خود را توجیه کند. مردم ایران باید از چند و چون برنامه‌های اتمی مطلع باشند و بتوانند درباره آغاز و انجام، تعطیل یا تداوم آنها آزادانه اظهار نظر و تصمیمگیری کنند.